



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب اول



فهرست مطالب

سوال ۱: اگر خداوند در قرآن کریم (البقره - ۲۵۶) فرموده است که «لا إكراهَ فِي الدِّينِ». یعنی در دین هیچ اجباری وجود ندارد، پس چرا نظام اسلامی و یا خانواده، ما به رعایت واجبات یا پرهیز از محرمات دینی اجبار می‌کنند؟!..... ۳

سوال ۲: اگر مسلمانان پاکیزه ترین انسانها هستند پس چرا بینشان فساد است؟..... ۴

سوال ۳: موفق نمی شوید چون از همین قدم اول اشتباه رفته‌اید سیاست را با دین مخلوط نکنید آنهم با طرفداری آشکار از عده ای خاص..... ۵

سوال ۴: با این که افلاطون ، ارسطو قبل از امام صادق (ع) میزیسته‌اند از آنها کتاب موجود است اما از امام صادق (ع) کتابی نیست؟ ۶

سوال ۵: چند وقتی است در جاهای مختلف برخی افراد مغرض برای اثبات حرفهای خود به پیشگویی هایی نظیر شاه نعمت الله ولي و پیشگویی های زرتشت و...استناد میکنند. این پیشگویی‌ها با گذشت قرن‌ها دچار تغییراتی(بیشتریشان مغرضانه صورت گرفته) شده است و اکثر آن نادان‌ها این پیشگویی ها را مطابق میل خود تفسیر به رای می‌کنند. در یک سایت جای بیت‌ها جابجا شده بود (مثلا بیت‌های مربوط به رواج ظلم را بعد از بیت‌های مربوط به انقلاب اسلامی آورده بود یعنی آنها را به جمهوری اسلامی ربط داده بود) و در بعضی موارد الفاظ تغییر کرده بود. این تغییرها چنان هدفمندانه و هوشمندانه انجام گرفته بود که به کلی معنا را عوض کرده بود. سوالم اینست که آیا این تغییرات فقط توسط ناصرالدین شاه و شاهان دیگر و توسط مردم و اهل تصوف صورت گرفته یا این که دست عاملان همیشه فعال یهودی در کار بوده؟ در مورد پیشگویی‌های زرتشت هم اطلاعاتی را در اختیارم بگذارید. متشکرم..... ۷

سوال ۶: چرا عالمان شیعه بحث زن های بسیاری که حضرت علی (ع) در زمان حضرت فاطمه و بعد از شهادت حضرت فاطمه اختیار کردند را سرپوش می‌نهد و اکثر شیعیان از این مسائل بی‌خبرند؟..... ۹

سوال ۷: سلام علیکم، یکی از مواردی که زبان اهل سنت در آن برای ما دراز است، بحث کیفیت زیارت شیعیان است. متأسفانه نمی‌توان به این مسائل جوابی هم داد. وقتی سنی حنفی مذهب با چشمان خود سجده کردن زائرین امام رضا (ع) را در مقابل ضریح حضرت (و پشت به قبله) می‌بیند ما چه جوابی داریم که بدهیم؟ آیا این مصداق شرک و کفر نیست؟ انسان هر چقدر هم ارادت داشته باشد (که اکثراً ذره‌ای هم ارادت عملی و قلبی ندارند) باز امام معصوم صرفاً بنده‌ای از بندگان خداست چون من و شما و سجده و بوسیدن سنگ زمین، آن هم پشت به قبله و رو به ضریح را نمی‌توان هیچ توجیه نمود. چرا علمای ما فتوای درست و حسابی نمی‌دهند؟ چرا وعاظ برای رفع این حرکت زشت سخنانی‌های کافی نمی‌کنند؟ چرا خادمین حرم از عمل این اشخاص جاهل و نادان ممانعت نمی‌کنند؟..... ۱۰

سوال ۸: نفرت مردم از ناجا به اسم جنایات تلقی می‌شود! چرا مردم متنفرند؟..... ۱۳

سوال ۹: اگر از اهل سنت سندی دال بر جواز بوسیدن قبور، بیعت با چوب دستی و...دارید، ارسال نمایید. ... ۱۴

سوال ۱۰: چرا شیعیان از عباراتی نظیر «یا علی» «یا حسین» و.. استفاده می‌کنند؟ چگونه توسل به ائمه در زمره آیه « وابتغوا بالوسیله» قرار می‌گیرد؟ بر فرض پذیرفتن این استدلال که پیامبر (ص) یا حضرت یعقوب در زمان خودشان وسیله پذیرش استغفار مومنین بودند اکنون که زنده نیستند چطور می‌توان به آنها توسل جست؟ اگر بگوییم آنها « احیا عند ربهم یرزقون» هستند چطور می‌توانند درخواست چند شیعه را هم زمان بشنوند؟ مگر آنها خدا هستند که یک جا به همه مسائل ارتباط دارند؟..... ۱۶

سوال ۱۱: سرنوشت افرادی هم چون ادیسون که فاقد ولایت و امامت بوده‌اند و در ضمن خدماتی به جامعه بشری نموده‌اند در آخرت چیست؟..... ۱۹

سوال ۱۲: برخی می‌گویند اخلاق از دین جلوتر است. جواب چیست؟..... ۲۰

- سوال ۱۳: چرا با توجه به همه ی توجهات [الهی] یزید و معاویه به جای امامان بزرگوار به خلافت رسیدند؟ ... ۲۱
- سوال ۱۴: وقتی در اعتراض به رفتار دوستان هم دانشجوی خود می گویم: «مگر مسلمان نیستید؟!» می گویند: «چرا شما هر کس نماز نمی خواند و یا ... را غیر مسلمان می نامید و ما خدا را قبول داریم و می خواهیم خدایمان را آن طور که دوست داریم عبادت کنیم، نه آن طور که دیگران دیکته می کنند». پاسخ چیست؟ ۲۳
- سوال ۱۵: آیا واقعاً با کارهایی مثل زیارت امام رضا (ع) و یا گریه بر امام حسین (ع) گناهان به همین سادگی بخشوده می شود؟ آیا این روایات صحیح است؟ ۲۵
- سوال ۱۶: ۲۰ سال به صورت مستمر این شبهه (به ویژه در تاکسی ها) طرح می شد که از فروش هر خودروی پیکان مبلغ یک میلیون تومان به حساب رهبری ریخته می شود؟ آیا صحت و ادامه دارد و این مبلغ چقدر است؟ ۲۸
- سوال ۱۷: این شبهه را در بین دانشجویان مسلمان شایع کرده اند: ما خدا، رسول، قرآن و امام زمان (ع) را قبول داریم، اما از کجا معلوم که این فقها و ولی فقیه همان است که به رجوع به آنان دستور داده شده ایم؟ ۳۰
- سوال ۱۸: اگر در فرانسه یا سایر کشورهای اروپایی قانون منع حجاب تصویب شده است، ما نیز قانون رعایت حجاب را تصویب کرده ایم، پس چرا باید از آنها انتقاد کنیم؟! ۳۲
- سوال ۱۹: مسیحیان و کلیمیان در جمهوری اسلامی ایران از آزادی مذهب کاملی برخوردارند. چرا در مورد بهائیان این آزادی مذهب اعمال نمی شود؟ ۳۳
- سوال ۲۰: ریگی ملعون اگر قصد سفر به بیشکک را داشته چرا به دبی آمده؟ کابل که خیلی به بیشکک نزدیک تر است. آیا پرواز مستقیم نداشته و یا دستور دیگری بوده و یا تله ای با همکاری سرویس های اطلاعاتی پاکستان یا ... بوده است؟ ۳۴
- سوال ۲۱: خداوند در قرآن برای پیامبر و اهل بیت (ع) نیز قداستی قائل نشده است، چرا آیت الله مصباح رعایت قداست را از شروط انتقاد به ولی فقیه می داند؟ ممکن است این قداست غرور بیاورد! ۳۵
- سوال ۲۲: چرا امام علی (ع) به دختران جوان سلام نمی نمودند و چرا این امر از نظر مراجع مکروه است؟ ۳۹
- سوال ۲۳: فرق شفا گرفتن ما [شیعیان] با کسانی که از طرق کانال های ماهواره ای، چوب، سنگ و غیره شفا می گیرند (که من اعتقادی به آنان ندارم) چیست؟ ۴۰
- سوال ۲۴: پاسخ بهایی ها در ملبورن را به رغم برخورداریشان از حمایت های کلان می دهیم، اما با روحانی نماهای امثال کروبی که به حزب الله اهانت می کند چه کنیم؟! ۴۲
- سوال ۲۵: در کامنت پرسیده اند: کجای این دین حق است که می گوید زنان را بزیند و اسیران را به بردگی بگیرد؟ چه جوابی باید داد؟ ۴۳
- سوال ۲۶: اصل عید نوروز چیست؟ و آیا در اسلام این چنین عیدی را داریم؟! و آیا پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) آن را قبول دارند؟ ۴۵
- سوال ۲۷: به ما آموخته اند که عید نوروز متعلق به مجوس ها است و اسلامی نیست و ما نباید به عادات مجوس ها و کفار عمل کنیم! پاسخ چیست؟ ۴۶
- سوال ۲۸: آیا سروش به اندازه ی یک دانش آموز هم نمی داند؟! دانش آموز که بودم از «الرحمن-۱۷» فهمیدم که زمین مسطح و ساکن نیست، چطور او نفهمیده است و این آیه را به عنوان یکی از خطاهای قرآن کریم بر می شمرد؟! ۴۹
- سوال ۲۹: چرا مقام معظم رهبری که از ایران خودرو (با همه ی ضعف هایش) بازدید کردند، از کشاورزی حمایت نمی کنند و آیا تا به حال دیداری از مناطق کشاورزی داشته اند؟ ۵۰
- سوال ۳۰: آیا جایگاه نداشتن آزادی عقیده در نظرات علامه طباطبایی و شهید آوینی (ره) با سیره ی امام علی (ع) که تا خوارج دست به اسلحه نبردند مقابله نمود منافات ندارد؟ ۵۲

سوال ۱: اگر خداوند در قرآن کریم (البقره - ۲۵۶) فرموده است که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». یعنی در دین هیچ اجباری وجود ندارد، پس چرا نظام اسلامی و یا خانواده، ما به رعایت واجبات یا پرهیز از محرمات دینی اجبار می‌کنند؟! (۱۰ آبان ۱۳۸۷)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خواهشمند است به نکات ذیل کاملاً دقت فرمایید:

معنای «در دین هیچ اجباری نیست» برای آیهی فوق‌الذکر کامل نیست. چرا که هر دو واژه‌ی «اکراه» و «اجبار» عربی هستند. پس اگر خداوند متعال معنای اجبار را در نظر داشت می‌فرمود: «لَا إِجْبَارَ فِي الدِّينِ» ولی چنین نفرمود. بلکه فرمود در دین اکراهی وجود ندارد.

واژه‌ی «اکراه» یعنی چیزی که نزد شما و یا برای شما نكوهیده باشد و خداوند متعال می‌فرماید در دین هیچ چیزی که برای ذات بشر نكوهیده باشد و یا با فطرت و عقل او منافات داشته باشد وجود ندارد.

اگر به صورت ظاهر، معنای «اکراه» را همان «اجبار» نیز در نظر بگیریم، با تلاوت بقیه‌ی آیه «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» - به درستی که راه رشد از گمراه تبیین و روشن شده است»، معلوم می‌شود که خداوند متعال می‌فرماید: انسان را (مانند ملائک یا حیوانات یا سایر موجودات) مجبور نیافریدم و به خداپرستی و عبادت اجبار نکردم، چرا که به او عقل دادم و راه را نیز برای او روشن نمودم. پس بدیهی است که انسان عاقل و سالم راه رشد را بر گمراهی ترجیح می‌دهد و برمی‌گزیند.

اگر قرار بود که در دین خدا اجباری وجود نداشته باشد، نه تنها احکام و بایدها و نبایدهای دین و سفارش‌های مؤکد به امر به معروف و نهی از منکر بی‌مورد می‌گشت، بلکه اعزام انبیا و اولیای الهی، بیان وحی و اساساً قیامت، سؤال و جواب، کیفر و پاداش و در نهایت خلقت بهشت و جهنم نیز بی‌حکمت می‌گردید! چرا که مگر می‌شود انسان در انجام یا پرهیز از کاری آزاد باشد و سپس محاکمه و عقاب شود که چرا چنین کردی و چنان نکردی؟!

طرح این گونه شبهات برای بی‌رنگ کردن دینداری مسلمانان و در نهایت دعوت و آلوده نمودن آنها به گناه است. همین بشر، حتی در مقابل قوانینی که خودش وضع می‌کند (چه صحیح باشد و چه غلط) اجبار و ضمانت اجرایی در نظر می‌گیرد و سرپیچی از آنها را مستوجب پرداخت جریمه، تحمل زندان و حتی حبس ابد و اعدام می‌داند، اما نوبت به اطاعت اوامر الهی که می‌رسد، مدعی می‌شود که در دین اجباری نیست؟!

در ضمن در نظر داشته باشید که «اجبار» در مقابل «اختیار» است. پس تا وقتی انسان اختیار دارد که گناه نکند یا بکند، جبری بر او تحمیل نگردیده است و انسان (عاقل و سالم) تا وقتی زنده است دارای اختیار است. ممکن است که رعایت برخی از قوانین اجتماعی (مانند همه‌ی قوانین اجتماعی موجود در جهان) تا حدی محدود بر او (اصطلاحاً) اجبار گردد تا موظف شود حقوق دیگران را ضایع ننماید، ولی این اجبار دلیل بر سلب اختیار او نیست. چنانچه بر اساس قانون کسی حق قاچاق مواد مخدر ندارد و اگر کشف شود محاکمه و مجازات می‌شود، اما بسیاری به آن مرتکب می‌گردند. یا مثلاً ممکن است در زندانی برای مدتی دست و پای کسی را ببندند و نگذارند که نماز بخواند، اما نمی‌توانند به قلب، نیت و سر او احاطه و تسلط پیدا کنند.

پس (به غیر از خداوند متعال) کسی نمی‌تواند انسان را به بندگی خدا و عبادت مجبور کند، همچنان که کسی نمی‌تواند انسان را به کفر یا شرک مجبور نماید و خداوند نیز انسان را تا وقتی زنده است مجبور ننموده است. لذا دقت فرمایید که اولاً در دین اسلام هیچ حکم کراهت‌آوری وجود ندارد و ثانیاً خداوند اختیار را از انسان سلب ننموده و او را مجبور به اطاعت و بندگی ننموده است، نه این که آزاد است هر چه دلش خواست انجام دهد و آنچه انجام داد بد نیست و عقابی ندارد.

سوال ۲: اگر مسلمانان پاکیزه ترین انسانها هستند پس چرا بینشان فساد است؟ (۷ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لطفاً به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - مسلمانی به اسم نیست، بلکه به «ایمان و عمل صالح» است. پس اگر کسی به خداوند متعال، تعالیم او، پیامبر اکرم (ص) ... و معاد ایمان داشته باشد، بنا بر امر و حکمت الهی حرکت می‌کند و دچار فساد نمی‌شود. پس، در بین مسلمانان نیز فساد هست، چون ایمانشان راسخ نیست و به دستورات عمل نمی‌کنند و دقت فرمایید که تدبیر، تفکر، تأمل، تعمق، کسب علم و فضایل دیگر و تلاش برای خودسازی از جمله دستورات الهی است.

ب - اسلام پاکیزه است و مسلمان نیز اگر واقعاً مسلمان باشد، یعنی به آن اسلام پاکیزه عمل نماید، او هم پاکیزه است و چنین انسانی اهل فساد نخواهد شد.

ج - مسلمانی هم مثل هر رشد و فضیلت دیگری درجات دارد. يك كودك در كلاس اول نیز دانش‌پژوه است و يك فوق دکترا و دانشمند محقق نیز دانش‌پژوه است، اما درجات آنها با هم متفاوت است. اسلام پاك و پاك کننده است یعنی اگر کسی از کفر و شرک به اسلام گروید، به لحاظ عقیده پاك می‌شود و حال باید سعی کند که به لحاظ عمل نیز پاك شود. این سعی و تلاش در ایمان و عمل صالح، سلسله مراتب و درجات دارد. لذا ممکن است کسی که به اسلام گرویده، هنوز درگیر خواهش‌های نفسانی خود باشد و مرتکب خطا و یا حتی فساد شود اما دلیل نمی‌شود که ما اسلام را در او ببینیم و فساد او را حمل بر خواص مسلمانی نماییم.

سوال ۲: موفق نمی شوید چون از همین قدم اول اشتباه رفته‌اید سیاست را با دین مخلوط نکنید آنهم با طرفداری آشکار از عده ای خاص. (۱۷ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به نکته‌ی مهمی اشاره نمودید، چون شبهه‌ای است که در همه‌ی جوامع - به ویژه جوامع اسلامی و شیعی - بسیار تبلیغ می‌شود!

ابتدا باید توجه نمود که برداشت یا تعریف معتقدین به نظریه‌ی جدایی دین از سیاست از واژه و کاربرد «دین» چیست که آن را بری از «سیاست» قلمداد می‌نمایند(!؟)

آیا «دین» به غیر از راه و روش زندگی بر اساس نوع جهان‌بینی و چه باید کردها و چه نباید کردهای منطبق بر آن در همه‌ی زمینه‌ها، معنای دیگری هم دارد؟ البته برخی بر این گمانند که «دین» فقط شامل یک سری دستورها برای عبادت‌های شخصی است! در حالی که چنین تعریفی از دین نه تنها جامع نبوده، بلکه اساساً با روح و هدف دین سازگاری ندارد. به ویژه با دین اسلام.

دقت بفرمایید که اولین دستوری که در هر دینی (اگر تحریف نشده باشد) و به ویژه اسلام مطرح شده است، نفی طاغوت‌ها و سپس ایمان به «الله» می‌باشد - چنانچه شعار لا اله الا الله و آیاتی چون: **فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله** ... بیانگر همین معنا است - و در اوامر بعدی به اطاعت از فرامین الهی در همه‌ی زمینه‌ها و تفکیک نمودن دین تأکید شده است، که البته این اطاعت مستلزم اطاعت از رسول(ص) و کلام الهی (وحی) است.

در قرآن کریم دستورها، رهنمودها و قوانین بسیاری برای مؤلفه‌های زندگی اجتماعی که در رأس آن چگونگی حکومت (سیاست) قرار دارد مطرح شده است. مانند: ولایت - اقتصاد - حقوق و قضا - جنگ و صلح - امر به معروف و نهی از منکر - جهاد با مال و جان ... و کثرت فرامین اجتماعی و سیاسی شاید بیش از سه برابر دستورات وارده جهت عبادات شخصی است. نکته‌ی قابل تأمل دیگر آن که تفکیک دین از سیاست، به نوعی ناقص شمردن دین است که با علم و حکمت الهی در تعرض قرار می‌گیرد. مگر می‌شود خداوند متعال برای هدایت بشر انبیایی گسیل نموده و بر آنها وحی نازل نماید و در طی آن تکلیف انسان را در مقابل عمده‌ترین مسائل زندگی‌اش مشخص نموده و آنها را سر خود رها کرده باشد؟!

مطمئناً اگر دین فقط یک سری دستورات جهت انجام عبادات شخصی بود، هیچ پیامبری از سوی کفار به خاطر وضو، نماز، طهارت، غسل و ... مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفت و بدون شک ائمه‌ی اطهار(علیهم‌السلام) نیز به خاطر بیان مسائل و احکام فقهی و شخصی از سوی طاغوت‌ها و قدرت‌های زمان خود به شهادت نرسیده‌اند. بلکه چگونگی دینداری و معرفی دین از سوی آنان و تلاش برای بیداری اذهان عمومی و دشمن شناسی، مزاحمت‌های جدی و تهدیدآمیزی برای قدرت‌های طاغوتی زمان خود ایجاد می‌نموده است.

سوال ۴: با این که افلاطون، ارسطو قبل از امام صادق (ع) میزیسته‌اند از آنها کتاب موجود است اما از امام صادق (ع) کتابی نیست؟ (۲۰ آذر ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ائمه (سلام الله عليهم) بنا بر اقتضائات زمان خود، اولویت را در تالیف کتاب توسط خودشان نمی دیدند. به ویژه پس از نحوه رفتار دشمنان اهل بیت با کتاب خدا (قرآن)، که همواره سعی در تحریف معانی و تفسیر به رأی و تمسک به متشابهات در آیات آن می کردند. به طور قطع در چنین شرایطی، اگر کتابی به طور رسمی منسوب به اهل بیت^(ع) منتشر می‌شد، با تمام قوا مورد مخالفت و هجمه قرار می‌گرفت. لذا اهل بیت (علیهم السلام) اولویت را در شاگردپروری قرار دادند و شاگردان حضرات مبادرت به تالیف کتب نمودند که اصول اربع مائة (چهارصد کتاب)، تاکید می کنیم چهارصد کتاب! نمونه‌ی بارزی از تألیفات آن شاگردان که تعدادشان در محضر امام صادق (علیه السلام) به چهار هزار نفر می‌رسید، بر اساس آموزه‌های امام^(ع) می باشد. هر چند در طول سالیان به خاطر ظلم و خشونت بر علیه اتباع اهل بیت، از آن تعداد کتاب‌ها و روایات، تعداد کمتری به ما رسیده که وظیفه‌ی ما را در حفظ و نگاهداری همراه با به کار بستن این گنج‌های گران‌بها سنگینتر می‌نماید.

البته لازم به ذکر است که با این همه، ائمه (علیهم السلام) تألیفات بسیاری دارند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: • کتاب فی علوم القرآن، که حضرت امیر (علیه السلام) در آن شصت نوع از انواع علوم قرآنی را ذکر فرموده‌اند. • کتاب السنن والقضایا والاحکام، کتاب مفصلی که حاوی ابواب علم و فقه و قضاوت‌های آن حضرت در موارد خاص، می باشد. • کتابی که حضرت به میثم تمار دادند و به نظر می‌رسد این کتاب تا قرن هفتم هجری همچنان در دسترس بوده است و ... • از حضرت سجاد (علیه السلام) کتاب:

- صحیفه‌ی سجادیه، کتابی با مضامین والای معرفتی. که از شهرت بی‌بدیلی برخوردار است.

- رساله الحقوق. همان طور که از اسم آن برمی آید جامع تمامی حقوقی است که افراد نسبت به یکدیگر دارند.

- کتاب مناسک حج.

- الجامع فی الفقه.

و ... از حضرت باقر (علیه السلام) کتاب تفسیر القرآن. از امام حسن عسکری^(ع) تفسیر قرآن کریم و ... که متأسفانه بسیاری از آنها نابود شده است.

از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که ایشان به مفضل بن عمر جعفری فرمودند: بنویس و علمت را بین برادرانت نشر کن و بعد از مرگت آنها را برای فرزندان باقی بگذار. چرا که زمانی خواهد آمد پر از هرج و مرج که مردم جز با کتاب انس نخواهند گرفت.

از کتب آن حضرت می‌توان به: التوحید، الرسالة الاهوازیه، الجعفریات و کتاب الحج اشاره نمود.

در خاتمه، اگر به شرایط سخت، محدودیت‌ها، فشارهای حکومت‌های جبار، جو اختناق و فرصت‌های کوتاه زندگی اهل بیت^(ع) توجه فرمایید، به وضوح مشخص می‌گردد که در آن دوران‌ها، تربیت شاگردان عالم و عامل و صدیق، تنها راه حفظ و نشر علم در سطح جهان و برای قرون متوالی بود و همین روش سبب شد که امروز این علوم به ما رسیده است و به طور قطع اگر در چند جلد کتاب مسطور می‌شد، تا کنون از بین رفته بود.

سوال ۵: چند وقتی است در جاهای مختلف برخی افراد مغرض برای اثبات حرفهای خود به پیشگویی هایی نظیر شاه نعمت الله ولی و پیشگویی های زرتشت و... استناد میکنند. این پیشگویی ها با گذشت قرن ها دچار تغییراتی (بیشترشان مغرضانه صورت گرفته) شده است و اکثر آن نادان ها این پیشگویی ها را مطابق میل خود تفسیر به رأی می کنند. در یک سایت جای بیتها جابجا شده بود (مثلا بیت های مربوط به رواج ظلم را بعد از بیت های مربوط به انقلاب اسلامی آورده بود یعنی آنها را به جمهوری اسلامی ربط داده بود) و در بعضی موارد الفاظ تغییر کرده بود. این تغییرها چنان هدفمندانه و هوشمندانه انجام گرفته بود که به کلی معنا را عوض کرده بود. سوالم اینست که آیا این تغییرات فقط توسط ناصرالدین شاه و شاهان دیگر و توسط مردم و اهل تصوف صورت گرفته یا این که دست عاملان همیشه فعال یهودی در کار بوده؟ در مورد پیشگویی های زرتشت هم اطلاعاتی را در اختیارم بگذارید. متشکرم. (۱۸ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مبحث مطروحه‌ی شما به چند نکته‌ی متفاوت اشاره دارد که ذیلاً به آنها می‌پردازیم:

الف - اصل پیش‌گویی:

اصل پیش‌گویی را به طور کلی نه می‌توان غلط شمرد و نه مذموم و انجام پیش‌گویی نیز اختصاص به افراد خاص «مثل شاه نعمت‌الله ولی» ندارد. حتی ممکن است که کفار پیش‌گویی کنند و پیش‌گویی آنها نیز درست واقع گردد. چنانچه منجمان زمان فرعون، تولد موسی^(ع) را پیش‌گویی کردند.

پیش‌گویی، گاهی مبتنی بر علم محض (تجربی) است و هر چه علم پیشرفت می‌کند، قدرت پیش‌بینی یا پیش‌گویی هم بیشتر می‌شود. مثل آن که اگر در قرون گذشته کسی پیش‌گویی می‌کرد که فردا باران می‌بارد و درست هم واقع می‌شد، او را یک پیش‌گو می‌شناختند، اما امروز علم می‌تواند برای تمام نقاط دنیا باران، برف، خشک‌سالی، بارش شهاب سنگ و ... را حتی برای زمان‌های دور در آینده پیش‌گویی کند و یا یک پزشک با دیدن شرایط و وضعیت بیمار بگوید که معالجه‌ی او ممکن نیست و او ظرف دو ساعت، دو ماه یا دو سال دیگر خواهد مرد. معمولاً همه‌ی این گونه پیش‌گویی‌ها که مبتنی بر علم محض است، درست واقع می‌شود. «مگر آن که امر خارق‌العاده‌ای رخ دهد». چرا که نظام خلقت خداوند بر اساس علم است و با کشف علم و دسترسی به آن می‌توان به وقوع مواردی در آینده‌ی نزدیک یا دور، دست یافت.

گاهی پیش‌گویی بر اساس علوم دیگری مانند رؤیای صادق یا حتی علوم غریبه صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال چنانچه بیان شد، منجمان یا معبران خبر از به دنیا آمدن حضرت موسی^(ع)، تولد برای پادشاهان، سقوط دولت‌ها، وقوع جنگ، قحطی و .. دادند، در حالی که به صورت طبیعی درک تولد یک مولود از چینش یا گردش ستارگان، یا پیش آمدن وقایعی چون زلزله یا جنگ از رنگ ماه، برای همه ممکن نیست، ولی تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری چنین پیش‌گویی‌هایی کرده‌اند و درست هم واقع شده است.

و گاهی پیش‌گویی مبتنی بر وحی است که این گونه پیش‌گویی‌ها فقط در کلام معصوم واقع می‌شود و دامنه‌ی آنها نیز محدود به دنیا نیست و حتی آخرتی که هنوز واقع نگردیده است، پیش‌گویی شده و درست هم هست. مثل آن که وضعیت مؤمنین در بهشت و کفار و منافقین در جهنم، یا به دنیا آمدن انبیاء و اهل‌بیت^(ع) با نام و مشخصات، چگونگی دوران هر یک از آنها و نحوه‌ی شهادتشان و ... همه توسط انبیاء الهی پیش‌گویی شده بود و واقع هم شد. لذا پیش‌گویی‌های متقن و موثق آنان در خصوص علائم ظهور، ظهور، حکومت جهانی، برپایی عدل و داد و ... نیز به وقوع خواهد پیوست. که معمولاً این گونه موارد را اگر چه پیش‌گویی هم هست، اما حمل بر «خبر» می‌کنیم.

و گاهی پیش‌گویی (از ناحیه‌ی غیرمعصوم) و مبتنی بر ایمان قوی، علم قرآنی، تقوا، نبوغ و بصیرت سرشار و کشف و شهود صورت می‌پذیرد. چنانچه حضرت امام خمینی^(ره) سقوط کمونیسم و مارکسیسم را پیش‌گویی نموده و در زمان قدرت آنها مؤکداً اعلام نمود که دیگر باید آن را در موزه‌ها یافت! و چنین هم شد. و یا مقام معظم رهبری به فتنه‌گران فرمود: شما در پیش چشم ملت خوار خواهید شد. و چنین هم شد.

البته پیش‌گویی‌های دیگری نیز بر اساس فال و یا ...، صورت می‌پذیرد که هیچ دلیل موجهی برای قطعیت و وقوع آنها وجود ندارد. لذا ممکن است واقع شود و ممکن است واقع نشود، که در این صورت باید از واژه «گمان» استفاده نمود نه پیش‌گویی.

ب - مصادیق پیش‌گویی:

اما موضوع دیگر، مصادیق پیش‌گویی است (که مطلب ارسالی جنابعالی بیشتر متوجه این بخش است) و تحریفات نیز به همین دلیل صورت می‌پذیرد.

در اینجا نکته‌ی مهم، توجه به جایگاه، اعتبار و وثوق پیش‌گویی و مبنای پیش‌گویی وی است. اگر پیش‌گو شخص معصوم باشد و صحت نقل از وی نیز با استناد به قرآن، عقل و اطمینان به نقل صحیح (علم رجال) و ... به اثبات رسیده باشد، باید به مشخصات پیش‌گویی توجه نمود. گاه مشخصات به صورت کامل ارائه شده است، مثل آن که پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: مهدی^(عج) این امت از ماست - او نهمین فرزند فرزندم حسین است - اسم او هم اسم من و کنیه‌اش هم کنیه‌ی من است - شبیه‌ترین انسان‌ها از نظر صورت و سیرت به من است و بدیهی است که چنین مشخصات معلومی را نمی‌توان بر هیچ کس دیگری حمل کرد، چرا که نه تنها نسل، بلکه حتی شکل صورت ایشان نیز بیان شده است. پس اگر شخص دیگری، اگرچه یکی از فرزندان امام معصوم باشد (مانند جعفر کذاب) مدعی شود، کذب ادعای او مشخص می‌گردد.

اما گاهی پیش‌گویی کلی است. مثل این که دجال یا سفیانی خواهند آمد - یا نسل سلمان فارسی علم را از آسمان به زمین می‌کشند و ... ، که در اینجا پیدا کردن مصداق و شباهت مصداق بصیرت می‌خواهد و از حتمیت برخوردار نیست، مگر آن که همه‌ی مشخصات بر آن منطبق گردد.

پس اگر مثلاً پیش‌گویی انجام شده (توسط هر کسی) عیناً واقع شد و مثلاً بر حضرت امام خمینی^(ره) صدق پیدا کرد، اصراری نداریم که بگوییم خیر، این آن شخص یا حادثه‌ی مورد نظر نیست. بالاخره آنچه که از پیش‌گویی‌های معتبر و صادق بیان شده است، روزی باید اتفاق بیافتد و ما دلیلی نداریم که مدعی شویم، آن روز حتماً در آینده‌ی دیگری است.

ج - تحریفات:

بدیهی است (به ویژه اگر پیش‌گویی از اخبار موثق غیبی باشد) تحریفات توسط دشمنان، اعم از یهود، صهیونیسم و ... صورت می‌پذیرد، چنانچه در خصوص «آرماگدون»، صهیونیسم سرمایه‌گذاری کلان کرده است و اساساً آمریکا و صهیونیسم بین‌المللی توجه و حساسیت بسیاری در تحریف حقایق و وقایع (حتی تاریخ آمریکا، اکتشافات، اختراعات و ...) دارند.

در خصوص پیش‌گویی‌هایی که به نام زرتشت منتشر می‌گردد نیز هیچ دلیلی متقنی در دست نیست که اولاً از تحریف مصون مانده باشد و ثانیاً حتماً صادق باشد و اتفاق بیافتد.

اما نکته‌ی مهم این است که وظیفه‌ی ما عمل و استناد به وحی - کلام معصوم^(ع) - عقل و علم است و نباید پیش‌گویی‌های متفاوت دیگر ملاک دانش، بینش، اعتقاد و عمل ما گردد.

سوال ۶: چرا عالمان شیعه بحث زن های بسیاری که حضرت علی (ع) در زمان حضرت فاطمه و بعد از شهادت حضرت فاطمه اختیار کردند را سرپوش می نهد و اکثر شیعیان از این مسائل بی خبرند؟ (۲۰ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که همه ی تاریخ نویسان اذعان دارند، حضرت علی (علیه السلام) در زمان حیات حضرت فاطمه (علیها السلام)، هیچ همسر دیگری اختیار نمود. اما تعداد همسران ایشان پس از رحلت سیده ی زنان عالم و اسامی اغلب آنان در بسیاری از کتب تاریخی شیعه و سنی درج است و اساساً تعداد همسران ایشان و هر شخص دیگری (اعم از علی یا عمر، معصوم یا غیرمعصوم و ...)، امر خاصی نیست که به آن پرداخته شود و یا روی آن سرپوش گذاشته شود! و شناخت تعداد یا اسم، لقب و شجره ی تک تک آنان، نه به ایمان کسی می افزاید و نه از آن می کاهد که اطلاع دقیق شیعیان از آن ضروری و مؤثر قلمداد گردد، مگر آن که شخصیت خود آن زنان و نقششان در همسری و تاریخ اسلام مهم باشد. مانند: حضرت مریم، آسیه، خدیجه ی کبری، ام سلمه، فاطمه ی زهراء، زینب کبری، نرجس خاتون علیهن السلام و ... در جناح حق و همسر لوط، هند جگرخوار، جعدہ (همسر و قاتل امام حسن مجتبی (ع))، ام الفضل (همسر و قاتل امام جواد (ع)) و ... در جناح باطل.

سوال ۷: سلام علیکم، یکی از مواردی که زبان اهل سنت در آن برای ما دراز است، بحث کیفیت زیارت شیعیان است. متأسفانه نمی‌توان به این مسائل جوابی هم داد. وقتی سنی حنفی مذهب با چشمان خود سجده کردن زائرین امام رضا (ع) را در مقابل ضریح حضرت (و پشت به قبله) می‌بیند ما چه جوابی داریم که بدهیم؟ آیا این مصداق شرک و کفر نیست؟ انسان هر چقدر هم ارادت داشته باشد (که اکثراً ذره‌ای هم ارادت عملی و قلبی ندارند) باز امام معصوم صرفاً بنده‌ای از بندگان خداست چون من و شما و سجده و بوسیدن سنگ زمین، آن هم پشت به قبله و رو به ضریح را نمی‌توان هیچ توجیه نمود. چرا علمای ما فتوای درست و حسابی نمی‌دهند؟ چرا وعاظ برای رفع این حرکت زشت سخنانی‌های کافی نمی‌کنند؟ چرا خادمین حرم از عمل این اشخاص جاهل و نادان ممانعت نمی‌کنند؟ (۲۰ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه پاسخ موضوعی که طرح فرمودید در یک یا دو جمله هم ممکن است، اما نظر به اهمیت موضوع، خواهشمند است به نکات ذیل دقت فرمایید:

نکته اول: در خصوص بوسیدن در، دیوار، ضریح و ... که بسیار هم مورد بحث قرار گرفته است، در تعریف حکما و عرفا اصطلاحی از حالات و روحيات انسانی وجود دارد، بدین مضمون: «حب ذات، حب به آثار ذات را در پی دارد». یعنی انسان اگر چیزی را دوست داشته باشد، حتماً آثار آن را هم دوست دارد. و این معنا در همه-ی موارد، اعم از دینی و غیردینی صادق است. چنانچه اگر کسی خداوند متعال را دوست داشته باشد، حتماً انبیاء، اولیا و همه‌ی بندگان او را هم دوست دارد. یا اگر کسی را دوست داشته باشد، اولاد او را هم دوست دارد. یا اگر شخصی مادر یا همسرش را دوست داشته باشد، عکس یا نامه‌ای او را هم دوست دارد و لذا در بروز محبت خود، ممکن است عکس یا دست‌خط مادر را هم ببوسد و به روی چشمش هم بگذارد. لذا اصل بوسیدن در و دیوار و ضریح حرم ائمه یا حتی امامزاده‌ها، اگر به قصد قربت باشد، هیچ اشکالی ندارد، چنانچه بوسیدن عکس یا نامه‌ی مادر یا همسر هم اشکالی ندارد.

بر همگان روشن است که سنگ و آهن، معبود شیعیان نیست و شیعیان سنگ‌بوس و آهن‌بوس نیستند، که اگر چنین بود، سنگ و آهن در بازار بیشتر از حررها وجود دارد و آنان برای زیارت به بازار سنگ‌فروش‌ها و آهن‌فروش‌ها می‌رفتند. بلکه به خاطر ارادت به امام، آنچه متعلق به او است را نیز دوست دارند، همچنان که خاک پای زوار آنها را طوطیای چشم می‌کنند و در روایات نیز بسیار وارد شده است که خدمت به زوار حررها (اعم از کعبه یا دیگر حررها) که در واقع خدمت به عباد الهی است، بسیار مستحب است.

در اسلام (هیچ یک از مذاهب، به غیر از وهابیت که مذهب نیست و یک سازمان جاسوسی بنا شده از سوی انگلیس است و دیگر مذاهب نیز اگر نترسند، آنان را قبول ندارند) این ابراز محبت مذموم واقع نشده و حرام نیست. مردم زمان پیامبر اکرم^(ص)، چنان قطرات آب وضوی ایشان را برای تبرک برمی‌داشتند که معروف است قطره‌ای بر زمین نمی‌چکد و یا حضرت یعقوب^(ع)، پیراهن حضرت یوسف^(ع) را می‌بویید، می‌بوسید و بر چشمان خود می‌مالید و از همین طریق نیز شفا یافت و بینا شد.

البته بوسیدن دست یا عصا یا چوب‌دستی بزرگان در بین اهل سنت رایج بوده و هست. چنانچه در مجالس آنان، کودکان به هنگام ورود و سلام علیک، دست بزرگان مجلس را می‌بوسند و نیز عکس‌های بسیاری از بزرگان اهل سنت وجود دارد که دست یا چوب‌دستی خلفای وقت خود (اگرچه جایز و ظالم باشند) را می‌بوسند و در تاریخ مندرج است که برای بیعت و یا ابراز ارادت، پا و کفش معاویه یا امثال حجاج بن یوسف حتی خلفای عثمانی (که اغلب حنفی بودند) را می‌بوسیدند.

نکته دوم: سجده به خداوند متعال در حال پشت به قبله بودن است. در نظر داشته باشید، اگر چه بر اساس روایات شیعه و سنی، بهترین نقطه‌ی هر مکانی، رو به قبله‌ی آن است و به هنگام عبادت و سجده، بهتر است انسان رو به قبله باشد، اما جهت‌گیری رو به قبله برای سجده، فقط در نمازهای یومیه واجب است. وگرنه خداوند همه جا هست و در کعبه نیست که سجده بر او به جهت دیگری اشکال داشته باشد. چنانچه می‌فرماید: «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (الحديد، ۴) - او [خداوند متعال] با شماست، هر کجا که باشید». لذا

در غیر نمازهای واجب، به هر طرف که به خداوند سجده شود، اشکالی ندارد. اگر در احکام نمازهای مستحب مانند نوافل دقت فرمایید، اقامه‌ی آنها حتی در حال حرکت و پشت به قبله نیز جایز و صحیح است.

نکته‌ی سوم: سجده کردن به امام رضا (علیه‌السلام) است! همان گونه که خود اشاره فرمودید، نه تنها امام رضا (ع)، بلکه مسجود قرار دادن هر چیزی به غیر از حق تعالی، شرک و حرام است. اما بدیهی است که هیچ یک از زوار محترم به امام رضا (ع) سجده نمی‌کنند، یعنی امام، معبود و مسجود آنها نیست، بلکه ممکن است برای خدا بدان جهت سجده (مثلاً سجده‌ی شکر بابت توفیق زیارت) کنند، که توضیح آن در نکته‌ی دوم داده شد. و یا آن که صورتشان را در آستانه‌ی مقدس بر خاک بگذارند، که در این صورت اگر برای ابراز محبت به آن بزرگواران و به قصد قرب الهی انجام شود، در هیچ یک از مذاهب اشکالی ندارد. البته ممکن است که یک نفر اهل سنت بر اساس تبلیغات‌های القا شده ایراد بگیرد، اما در کتب فقهی مذهبشان، ایرادی وارد نشده است و اگر وارد شده باشد نیز صحیح نمی‌باشد.

اهل سنت نیز مانند اهل تشیع، سنگ‌های دیوار کعبه و سنگ حجرالاسود را می‌بوسند. آیا سنگ‌پرست هستند و یا آن سنگ‌ها خداوند است؟! بدیهی است که به خاطر حب به خداوند متعال، نسبت به آنچه متعلق به اوست، ابراز محبت می‌کنند.

نکته‌ی چهارم: مسئله‌ی انجام اموری است که به دلیل مشتبه بودن، ممکن است موجب وهن اسلام و تشیع گردد. در این صورت همان گونه که شما اشاره نمودید، بهتر است انجام نشود. یعنی اشکالی به اصل فعل وارد نیست، بلکه به خاطر آثار سوء مترتب بر آن در اذهان عمومی که احیاناً اطلاعی از قصد و مقصود زائر ندارند و یا با مباحث فوق نیز آشنا نیستند، ترک آن بهتر است. در هر حال سجده‌ی شکر و یا حتی صورت به آستان مقدس آن انوار الهی گذاشتن، جزو آداب زیارت نیست و می‌توان بدون این اعمال نیز عرض ارادت نمود و زیارت مقبولی داشت.

نکته‌ی پنجم: گله‌مندی شما از مراجع، وعاظ و علما است که البته بیانگر دردمندی و توجه و علاقه‌ی ویژه شما به تشیع و ضرورت وحدت مسلمین می‌باشد. توجه داشته باشید که حتی اگر مراجع فتوایی صادر نمایند، اصل حرام بودن سجده به غیر از خداوند متعال و شرک بودن معبود قرار دادن دیگری، اصل و بطن عقاید اسلامی است و در آیات متعدد قرآن کریم نیز بیان شده است و بر کسی پوشیده نیست. هر چند که همه‌ی مراجع بدون استثناء بدان تأکید نموده‌اند. و اما پرهیز از کارهایی که مورد وهن اسلام و تشیع می‌شود نیز مکرر توسط مراجع، علما و وعاظ مورد تأکید قرار گرفته است، اما مستحضرید که در اماکن عمومی و در ازدحام، نمی‌شود به صورت قهریه عمل نمود. چنانچه حتی وهابی‌ها که بغض عجیبی نسبت به حرم پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومین (ع) دارند و برخوردهای شدید و زننده‌ای با زوار دارند، نمی‌توانند از برخی از رفتارهای زوار جلوگیری نمایند و جالب آن که حتی تا چهار سال پیش در قبرستان بقیع (بالای محل قبر اهل بیت)، تابلویی از حدیث پیامبر اکرم (ص) مبنی بر استحباب زیارت اهل قبور نصب کرده بودند!

در این بخش نظر جناب‌عالی را به برخی از فرمایشات مقام معظم رهبری، نسبت به برخی از رفتارهای بعضی از شیعیان در ابراز محبت به اهل بیت (ع) و یا بوسیدن عتبات جلب می‌نماییم:

«قمه‌زنی از کارهای خلاف، جعلی و نادرست است که متأسفانه طی چند سال اخیر برخی در حال ترویج آن هستند. قمه‌زنی مربوط به دین و یا یک حرکت عبادی نیست و قطعاً خلاف و یک بدعت است و بدون تردید خداوند به انجام آن راضی نیست و اینجانب نیز از کسی که تظاهر به قمه‌زنی می‌کند قلباً راضی نیستم.»

اکنون روز حاکمیت اسلام و جلوه‌ی اسلام است بنابراین در جامعه‌ی اسلامی برتر یعنی جامعه‌ی محب اهل بیت (ع) که به نام مقدس امیرالمؤمنین (ع)، حسین بن علی (ع) و ولی عصر ارواح‌افاده مفتخر و مزین است نباید اجازه دهیم کارهایی که این جامعه را در نظر مسلمانان جهان و غیرمسلمانان به عنوان گروهی از انسان‌های خرافاتی بی‌منطق معرفی می‌کند، انجام پذیرد. اسلام دین منطقی است و منطقی‌ترین بخش آن تفسیری است که شیعه از اسلام دارد.» (۱۳۷۳/۳/۱۷)

در پاسخ به برخی از استفتائات حجت الاسلام ری شهری (به ویژه بند ۶ که ذیلاً نقل می‌گردد):

«حکم بوسیدن پنجره‌ی مرقد مطهر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، برداشتن خاک از قبور ائمه‌ی بقیع (علیهم السلام) به عنوان تبرک و نماز خواندن در قبرستان بقیع یا کنار دیوار آن با توجه به ممانعت مأمورین سعودی و با عنایت به این که این اعمال معمولاً موجب اهانت به شیعه می‌گردد، چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

کارهای مذکور در سؤالات فوق در صورتی که موجب وهن مذهب یا ایجاد تفرقه بین مسلمین شود و هر عمل دیگری که این تبعات را داشته باشد حرام است و مؤمنین باید از آن اجتناب کنند، و شرکت در نمازهای جماعت و تبعیت از تشخیص مسلمین در هلال ذیحجه الحرام و ذبح در مسلخ جدید و امثال آن مجزی و مبری ذمه است.

سیدعلی خامنه‌ای - ۱۸ ذیقعه ۱۴۱۲ قمری» (۱۳۷۳/۲/۳)

«اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده‌اند! بدین ترتیب که وقتی می‌خواهند قبور مطهر ائمه (علیهم السلام) را زیارت کنند، از درِ صحن که وارد می‌شوند، روی زمین می‌خوانند و سینه‌خیز خود را به حرم می‌رسانند! شما می‌دانید که قبر مطهر پیغمبر (صلوات الله علیه) و قبور مطهر امام حسین، امام صادق، موسی بن جعفر، امام رضا و بقیه‌ی ائمه علیهم السلام را همه‌ی مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت می‌کردند. آیا هرگز شنیده‌اید که یک نفر از ائمه (علیهم السلام) و یا علما، وقتی می‌خواستند زیارت کنند، خود را از درِ صحن، به طور سینه‌خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب می‌نمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت می‌کردند، اما نکردند. حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه)، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشن فکر، عتبه‌بوسی را با این که شاید مستحب باشد، منع می‌کرد. احتمالاً استحباب بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست، به ذهنم این است که برای عتبه بوسی، روایت هم وجود دارد. با این که این کار مستحب است، ایشان می‌گفتند «انجامش ندهید، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده می‌کنیم؛ و علیه شیعه، تشنیعی درست نکنند.» اما امروز، وقتی عده‌ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا (علیه الصلاة والسلام) می‌شوند، خود را به زمین می‌اندازند و دوپست متر راه را به طور سینه‌خیز می‌پیماند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این کار غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است. چه کسی چنین بدعت‌هایی را بین مردم رواج می‌دهد؟ نکند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویید و ذهن‌ها را روشن کنید.» (۱۳۸۸/۹/۲۳)

سوال ۸: نفرت مردم از ناجا به اسم جنایات تلقی می شود! چرا مردم متنفرند؟ (۲۰ دی ۱۳۸۸)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

مهمتر از پاسخ سؤال، درک علل و منابع طرح آن و یا صحت سؤال است که مستلزم بصیرت در برخورد با هر جریان یا موضوعی (اعم از سیاسی، علمی، اجتماعی ... و حتی روابط شخصی) می باشد. به عنوان مثال: توجه به تبلیغات و فرافکنی، می تواند انسان را درگیر جو نموده و از حقایق و واقعیت ها دور نماید.

در مطلب ارسالی شما، بهتر است اول به واژه‌ی (مردم) دقت کنیم. چرا هر کس که در مخالفت با امری، حرف یا نظری دارد، می گوید: «مردم مخالفند و یا مردم چنین نظری دارند»؟! چه طور ممکن است که هزار نفر یا ده هزار نفر یا صد هزار نفر، مردم باشند، اما چند میلیون نفر مردم نباشند. چنین دیدگاهی نه تنها با دین و عقل هم خوانی ندارد، بلکه با شعائر مبتنی بر دموکراسی هم مغایرت دارد و اساساً خود را مردم دیدن، نگاهی بسیار متکبرانه و دیکتاتورانه است!

نکته‌ی دوم آن که دقت فرمایید معمولاً در طرح سؤالات هدفدار، طراحان کاری به پاسخ ندارند و سعی می کنند که پاسخ را در خود سؤال ارائه دهند! مثلاً: مردم از نیروی انتظامی به علت جنایات متنفرند، چرا؟

بدیهی است که این یک سؤال نیست، بلکه یک جوسازی است! چرا که اولاً جمله‌ی «مردم از نیروی انتظامی متنفرند»، یک حکم است نه یک سؤال. ثانیاً چه کسی گفته و یا اثبات نموده که «مردم» از نیروی انتظامی متنفرند؟! مردم که همیشه نظر خود را بسیار صریح، علنی و در کثرت قابل توجه و غیرقابل توجیه اعلام نموده اند. چرا آن عده‌ی قلیلی که نظر دیگری دارند، این جمعیت انبوه را مردم نمی شمارند و فقط خود و طرفداران خود را «مردم» می دانند. ثالثاً کدام جنایات؟! آیا غیر از این است که تعداد کشته شدگان و مجروحان نیروی انتظامی در همین آشوب های اخیر، بسیار بیشتر از تعداد کشته شدگان و مجروحین در میان آشوبگران است؟! آیا مردم از آشوبگران متنفرند، یا از نیروی انتظامی؟ آیا مردم از کسانی که بر علیه آنها روز قدس و نماز جمعه، حرمت رمضان، شعائر سیاسی و مقدسات مذهبی را مورد هتک قرار می دهند، متنفرند و یا از نیروی انتظامی؟! آیا مردم از کسانی که به بهانه های مختلف به خیابان ها ریخته، همه جا را به آتش می شکنند، حتی به چادری که نام ابا عبدالله^(ع) روی آن نوشته شده، رحم نمی کنند و آن را در آتش می اندازند و هر کس را می گیرند، عریان می کنند و دورش جمع شده و دست می زنند! خودروها را می سوزانند! افراد نیروی انتظامی را به شنیعترین وضع می کشند و یا می سوزانند، متنفرند، یا از نیروی انتظامی؟! ... و نهایت آن که ارتکاب این اعمال جنایت است و یا مقابله با آنها و کنترل شهر؟! آن هم توسط نیروی انتظامی که طبعاً پس از اخبار و اطلاعات واصله از سایت های خارجی مبنی بر شورش، برای جلوگیری آمده است نه برای توزیع گل و شیرینی میان شورشیان! پس عاقلانه این است که قبل از موضع گیری و حکم کلی «مردم از نیروی انتظامی متنفرند»، انسان با بصیرت تمام همه‌ی جوانب موضوع را در نظر بگیرد تا اسیر جو نگردد و به ناحق حکم ننماید و یا دست کم حرف مردم را از زبان خودشان (که بسیار از عدم برخورد قاطع عصبانی هستند) بشنوند.

سوال ۹: اگر از اهل سنت سنتی دال بر جواز بوسیدن قبور، بیعت با چوب دستی و ... دارید، ارسال نمایید.
(۲۱ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مستنداتی از اهل سنت دال بر مجوز زیارت، بوسیدن، توسل به قبول، بیعت با چوب دستی ... حتی نوشیدن آب غسل میت (!؟) ایفاد می‌گردد.

- بلال، موذن پیامبر، رسول خدا را در خواب دید که به او می‌فرماید: ای بلال، این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت. بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن. چون حسن و حسین علیهم‌السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید.

(تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۷) - (مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۰)

- مروان روزی مردی را دید که صورت و پیشانی بر قبر پیامبر نهاده است. گردن او را گرفت و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ وقتی سربلند کرد، دید ابو ایوب انصاری است. ابو ایوب گفت: آری! من سراغ سنگ نیامده‌ام، سراغ رسول الله آمده‌ام. از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: بر دین گریه نکنید وقتی که شایستگان عهده دار آن شوند، بلکه زمانی بر دین گریه کنید که ناهلان عهده دار و والی آن گردند!

(مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۰) - (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲۱) - (المنهاج، محیی الدین نوری شافعی، ج ۱، ص ۲۵۷، چاپ شده در حاشیه‌ی شرح مغنی) - (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۰ - العرائس تعلیمی، ص ۲۹) - (حاشیه ابی الاخلاص حنفی، ج ۱، ص ۱۶۸ در حاشیه‌ی دررالْحکام) - (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۷)

- ابن منکدر (از تابعین، متوفای ۱۳۰) همراه اصحابش می‌نشست و گاهی که تشنگی سراغش می‌آمد، در همان لحظه برخاسته صورت بر قبر پیامبر می‌نهاد و در مقابل اعتراض همراهانش، می‌گفت: از قبر پیامبر شفا می‌گیرم. وی گاهی به صحن مسجد می‌آمد و در جای خاصی بر زمین می‌خوابید، علت را که می‌پرسیدند، می‌گفت: خودم دیدم که پیامبر در همین جا خوابیده بود.

(وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۴۴) - (المغنی، ج ۱، ص ۴۹۵، درباره‌ی چاه‌های مدینه - الوفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۱۹ تا ۱۲۹) - (الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲۱) - (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۷)

- عبدالله بن احمد حنبل می‌گوید از پدرم درباره‌ی حکم کسی که به منبر رسول خدا دست می‌کشد و تبرک می‌جوید و آن را می‌بوسد و با قبر نیز همین کار را می‌کند تا ثواب ببرد، پرسیدم. گفت: اشکالی ندارد. (مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۰)

- عبدالله بن عمر، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می‌نهاد و بلال حبشی چهره بر آن می‌نهاد. روشن است که علاقه‌ی زیاد و عشق و محبت به این کار فرمان می‌دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند. بعضی‌ها وقتی قبر را می‌بینند، بی‌اختیار به سمت آن می‌شتابند، برخی هم با تأخیر و درنگ، و همه محل خیرند.

(تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۱۶۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۰۸) - (المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۹۹) - (سنن ابن داود، ج ۲، ص ۷۲ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۷)

- محمد بن احمد رملی، از بزرگان شافعیه در «شرح منهاج» گفته است: سایه‌بان گذاشتن روی قبر و بوسیدن صندوق قبر و لمس کردن آن هنگام زیارت، مکروه است، مگر آن که به قصد تبرک باشد، همچنان که فتوا داده‌اند اگر کسی در اثر ازدحام نمی‌تواند حجرالاسود را لمس کند، با عصا به آن اشاره کند، آن گاه عصا را ببوسد.

(مناقب خوارزمی، ص ۲۵۲ - فرائد السمطین، باب اول - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱) (این مطلب از الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۰ نقل شده است).

- فتوای ابن حنبل: ابن جماعه شافعی می گوید: عبد الله بن احمد حنبل این روایت را از پدرش نقل کرده است: «از پدرم درباره‌ی مردی که منبر و قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را برای ثواب مس می کرد و تبرک می جست و می بوسید پرسیدم، در جواب گفت: اشکالی ندارد.» (وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴)
- عبدالله، فرزند احمد بن حنبل می گوید: از پدرم پرسیدم: مس منبر رسول الله و تبرک با مس کردن آن، و بوسیدن و یا مس و متبرک شدن به قبر شریف و یا بوسیدن آن به قصد ثواب، چه حکمی دارد؟ پدرم گفت: هیچ اشکالی ندارد. (الجامع في العلل و معرفة الرجال، ج ۲، ص ۳۲ - وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴)
- رملی شافعی می گوید: تبرک جستن به قبر پیامبر و یا عالم و یا اولیا جایز است و بوسیدن و استلام آن ایرادی ندارد. (کنز المطالب، ص ۲۱۹)
- محب الدین طبری شافعی گوید: بوسیدن قبر و دست گذاشتن روی آن جایز است و سیره و عمل علما و صالحان بر آن است. (اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱)
- زرکشی: تربت قبر حمزه از حکم منع برداشتن خاک حرمین، استثنا شده است، زیرا اتفاق همگان بر جواز نقل آن برای معالجه‌ی صدام است. (وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۶۹)
- سبکی می گوید: مردم سمرقند به قدری از خاک قبر بخاری برداشتند که قبر ظاهر شد به طوری که نمی شد جلوی مردم را گرفت تا این که ضریح مانندی را بر روی قبر گذاشتند! (طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۲۲ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۷)
- ابن کثیر می گوید: تشییع کنندگان دستمال و عمامه‌های خود را به عنوان تبرک روی جنازه‌ی ابن تیمیه انداختند ... و آب غسل او را به عنوان تبرک نوشید! (البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۱۳۶)
- محمد بن مؤمل شاگرد ابن خزیمه که شیخ بخاری و مسلم و به اصطلاح شیخ الاسلام است می گوید: به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت بارگاه قبر علی بن موسی الرضا^(ع) در طوس رفتیم، استادم ابن خزیمه چنان در برابر آن بقعه متبرکه تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۳۹)
- ابو علی خلال، شیخ حنابله، می گوید: هرگاه مشکلی بر من عارض شود، قبر موسی بن جعفر^(ع) را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰)
- محمد بن ادریس شافعی به قبر ابو حنیفه، و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می شد. (مناقب ابي حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹)
- مسلمانان، به قبر ابو ایوب انصاری متوسل می شدند و برای طلب باران به قبر او پناه می بردند. (مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۱۸)

سوال ۱۰: چرا شیعیان از عباراتی نظیر «یا علی» «یا حسین» و.. استفاده می کنند؟ چگونه توسل به ائمه در زمره آیه « وابتغوا بالوسیله» قرار میگیرد؟ بر فرض پذیرفتن این استدلال که پیامبر (ص) یا حضرت یعقوب در زمان خودشان وسیله پذیرش استغفار مومنین بودند اکنون که زنده نیستند چگونه می توان به آنها توسل جست؟ اگر بگوییم آنها « احیا عند ربهم یرزقون» هستند چگونه می توانند درخواست چند شیعه را هم زمان بشنوند؟ مگر آنها خدا هستند که یک جا به همه مسائل ارتباط دارند؟ (۲۳ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نکته‌ی اول بحث «وسیله» و به کار بردن آن یا ابتغای به آن در هر موضوعی است که اگرچه در آیات و روایات نیز بدان تأکید و تصریح شده است، اما مسئله‌ای است که عقلاً بر همگان اثبات و مشهود است و نیازی به استناد ندارد. بدیهی است که بدون رجوع به وسایل و وسائط، حتی یک لیوان آب را هم نمی‌توان نوشید و حتی نمی‌شود یک نفس کشید. لذا ریشه‌ی بحث رجوع به خداوند متعال با کنار گذاشتن وسیله‌ها، فقط از تحریفات وهابیت برای حذف اسلام می‌باشد و سایرین نیز در تلاشند تا «خدا را بدون» اسلام و در نهایت «عرفان بدون خدا» را در جامعه‌ی مسلمین و خداجویان ترویج نمایند.

باید دقت نمود که اگر سیر «انا لله» بدون وسیله انجام شده است، سیر «الیه راجعون» نیز بدون وسیله میسر می‌گردد و حال آن که حق تعالی همه‌ی نعمات خود را از طریق وسائل (به دلیل عجز و نیاز ما) به ما عطا نموده است. در حدیث نیز آمده است:

«ابا الله ان یجری الامور الا باسبابها» و یا « ابا الله ان یجری الامور من غیر اسبابها» یعنی خداوند ابا دارد کاری را از غیر از مسیر و اسباب خود به جریان بیندازد.

حضرت آدم^(ع) از آب و خاک خلق می‌شود - بدون خورشید نور نمی‌تابد - بدون ابر باران نمی‌بارد - بدون نبی وحی نازل نمی‌گردد ... و هیچ چیزی به غیر از خلق اول حضرت محمد مصطفی^(صلوات الله علیه و آله) بدون اسباب و وسیله خلق نشده است. لذا همان خداوند که دستور به توحید و پرهیز از شرک می‌دهد، می‌فرماید:

«إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (الکھف، ۸۴)

ترجمه: ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم. و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» (الأسراء، ۵۷)

ترجمه: کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

و همان خدایی که فرمود بگویید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، فرمود:

«وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقره، ۴۵)

ترجمه: از صبر و نماز یاری جوئید (و با استقامت و مهار هوس‌های درونی و توجه به پروردگار، نیرو بگیرید) و این کار، جز برای خاشعان، گران است.

و مگر نه این است که بنا بر آیات صریح قرآن کریم، همه‌ی اعمال خیر مانند نماز، روزه، وفای به عهد ... و حتی قصاص موجب و وسیله‌ی خیر هستند و همه‌ی اعمال نکوهیده، سبب و وسیله‌ی گمراهی و عذاب؟ پس گریزی از به کار بردن وسایل و یا ابتغای به آنان وجود ندارد. حتی اگر کسی بخواهد رجوع به وسایل را از دیدگاه اسلام نفی کند، چاره‌ای جز وسیله قرار دادن قرآنی که با وساطت میلیون‌ها وسیله‌ی دیگر به دست او رسیده نظر خود را اعلام کند و برای بیان نیز از وسایلی چون زبان و ادبیات یا نوشتار استفاده نماید.

پس نگرانی و دغدغه‌ی کسانی که قصد دارند به بهانه‌ی «توحید»، ابتغای به وسیله را بدون هیچ برهانی از عقل و یا شرع نفی و تکذیب کنند، فقط توسل به پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(علیهم‌السلام) است!

اما در خصوص اثر وجودی آنها پس از مرگ نیز نه تنها جای ابهامی نیست، بلکه خلاف آن مورد نقد است. چطور ممکن است وقتی دعای پدر و مادر و یا هر کس دیگری پس از مرگش در مورد انسان مؤثر واقع می‌شود، شفاعت، دعا و کارگشایی انبیا و اوصیای الهی واقع نشود؟! مضافاً بر این که می‌دانیم اشراف و وقوف به احوالات پس از مرگ، بسیار بیشتر از زمان حیات است. و اشراف به همه‌ی امور و یا شنیدن صدای همگان نیز در زمره‌ی صفاتی قرار ندارد که خداوند متعال آن را مخصوص خود کرده باشد و به دیگران عطا ننماید. خصوصاً به کسانی که وسیله و واسطه‌ی رحمت، نعمت و هدایت الهی هستند. کسانی که جایگاه و شأنشان فقط «تشریح» نبوده، بلکه از ولایت تکوینی برخوردارند.

اگر پیامبر اکرم^(ص) به نقل از شیعه و سنی فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و این علم را به یک یا چند موضوع محدود و محصور نمود، معلوم می‌شود که به همه‌ی امور و از جمله مشکلات، حواجی و خواسته‌های مردم علم دارند. البته باذن الله. و علم نیز از جانب خداوند متعال بدون حکمت و کارایی به کسی داده نمی‌شود.

در خاتمه لازم به تذکر است که اهل سنت به هیچ وجهی با وسیله قرار دادن دیگرانی چون نبی اکرم^(ص)، ائمه‌ی اطهار^(ع) و حتی برخی از اولیای الهی که معصوم هم نیستند، مخالفت ندارند. تا آنجا که حتی به قبر آنها متوسل می‌شوند و این توسل را کارساز می‌دانند و تا آنجا که حتی از آب غسل میت آنها برای شفا می‌نوشند و آن را وسیله‌ی شفای خود قلمداد می‌کنند. بلکه این فقط وهابیت است که حتی توسل به آمریکا و انگلیس را در پیش‌برد اهداف خود (که البته هدفی جز اسلام‌زدایی ندارد) کارساز می‌دانند، ولی وسیله قرار دادن انبیا و اولیای الهی را شرک می‌خوانند(!؟)

اهل سنت حتی توسل به اهل بیت^(ع) قبل از به دنیا آمدنشان را جایز می‌دانند. به عنوان مثال ذیل چند نمونه حدیث و خبر به سند اهل سنت ایفاد می‌گردد:

از پیامبر اکرم^(ص) نقل شده که فرمود: خداوند چون حضرت آدم را آفرید، به سمت راست عرش نگرست، در هاله‌ای از نور پنج شبخ را دید که در رکوع و سجودند. پرسید: خدایا پیش از من نیز کسی را از گل آفریده‌ای؟ خداوند فرمود: نه. پرسید: پس این پنج شبخی که به هیئت و چهره‌ی منند، کیانند؟ خداوند فرمود: پنج نفر از فرزندان تو هستند، اگر آنان نبودند، تو را نمی‌آفریدم. نامشان را از نام‌های خودم مشتق ساخته‌ام. اگر نبودند، بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و جن و انس را نمی‌آفریدم ... اینان برگزیدگان منند. من به خاطر و به وسیله‌ی اینها دیگران را نجات می‌بخشم و (به خاطر دشمنی با اینان) هلاک می‌سازم. هرگاه حاجتی به من داشتی به اینان توسل بجوی. آن گاه پیامبر فرمود: ما کشتی نجاتیم، هر کس در این کشتی آویزد، نجات یابد و هر که جا بماند، هلاک می‌شود. هرکس به درگاه خدا نیازی دارد، پس به وسیله‌ی ما اهل بیت از خدا بخواهد.

(منابع خوارزمی، ص ۲۵۲ - فرائد السمطین، باب اول - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱ - الدر المنثور، سیوطی، ج ۱، ص ۶۰ - الریاض النضره، ج ۱، ص ۳۰)

عبدری قیروانی، از بزرگان مالکیه (متوفای ۷۳۱) گفته است:

کسی که به زیارت حضرت رسول رود و به ساحت او متوسل و پناهنده شود و حاجت بخواهد، مایوس نخواهد شد؛ چرا که آن حضرت، شافع مشفع است و توسل به او موجب ریزش و آمرزش گناهان می‌شود. هر کس درآستان آن حضرت بایستد و به او متوسل شود خداوند را بخشنده و مهربان خواهد یافت. (المدخل، ج ۱، ص ۲۵۸)

قسطلانی در کتاب «المواهب اللدنیه» گفته است:

زائر پیامبر اکرم، سزاوار است که دعا و تضرع و استغاثه و تشفع و توسل بسیار داشته باشد. استغاثه، طلب یاری و پناهجویی است. فرقی نمی کند که به لفظ استغاثه باشد، یا توسل، یا تشفع و توجه. توجه هم به معنای آن است که انسان در پی يك موجه و آبرومند و صاحب جاه و منزلت برود و توسل جوید تا به يك مقام بالاتر از او دسترسی پیدا کند. (نقل از: الغدير، ج ۵، ص ۱۴۴)

حتی در متن زیارتنامه‌هایی که علمای اهل سنت در کتب خویش آورده اند، مساله‌ی توسل و شفاعت مطرح است، که در این مقوله تنها به يك مورد اشاره می شود. در یکی از زیارتها خطاب به رسول خدا(ص) می گویند:

... سلام بر تو ای پیامبر رحمت و ای شفیع امت! ...

درد خدا بر بهترین مکانی که جسم پاک تو را در برگرفته است.

ای رسول خدا! ما مهمانان تو و زائران حرمت، از شهرهای دور، با پیمودن دشت‌ها و بیابان‌ها به زیارت تو آمده ایم و شرافت یافته ایم که در پیشگاه تو فرود آییم، تا به شفاعت تو دست یابیم و به یادگاریها و آثار بازمانده از تو بنگریم و برخی از حقوق تو را ادا کنیم و تو را در پیشگاه پروردگارتان شفیع قرار دهیم. بار گناهان کمرهای ما را شکسته است و تو شفيعی هستی که شفاعتت پذیرفته است و ما را به شفاعتت وعده داده اند، پس در پیشگاه خدا شفیع ما باش و از پروردگار بخواه که ما را بر سنت تو بمیراند و در زمره‌ی همراهانت برانگیزد ... شفاعت، شفاعت، یا رسول الله ...! (مراقی الفلاح)

شربنلالی حنفی: (السلام عليك يا شفيع الامه ... يا رسول الله، نحن وفدك و زوار حرمك تشرفنا بالحلول بين يدك و جئنا من بلاد شاسعة و امكنة بعيدة نقطع السهل و الوعر بقصد زيارتك لنفوز بشفاعتك و النظر الى مآثرك و معاهدك ... والاستشفاع بك الى ربنا ... انت الشافع المشفع ... فاشفع لنا الى ربك واساله ان يميئتنا على سنتك). (به نقل از الغدير، ج ۵، ص ۱۳۹)

این کثیر می گوید: تشییع کنندگان دستمال و عمامه‌های خود را به عنوان تبرک روی جنازه‌ی ابن تیمیه انداختند ... و آب غسل او را به عنوان تبرک نوشید! (البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۱۳۶)

مسلمانان به قبر ابو ایوب انصاری متوسل می شدند و برای طلب باران به قبر او پناه می بردند.

(مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۱۸)

رملی شافعی می گوید: تبرک جستن به قبر پیامبر و یا عالم و یا اولیا جایز است و بوسیدن و استلام آن ایرادی ندارد. (کنز المطالب، ص ۲۱۹)

اگر کسی بگوید: ای محمد، حاجت مرا روا کن و منظورش شفاعت و وساطت و دعا برای تعجیل و انجام کار باشد هیچ اشکالی ندارد. آیات فراوانی در قرآن هست که ظاهر آنها صدور فعل از بنده‌ی خداست.

(وفاء الوفا، ج ۱، ص ۵۴۴ - طبقات الشافعية، ج ۲، ص ۲۳۳ - سير اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۶۷ - البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۱۳۶)

سوال ۱۱: سرنوشت افرادی هم چون ادیسون که فاقد ولایت و امامت بوده‌اند و در ضمن خدماتی به جامعه بشری نموده‌اند در آخرت چیست؟ (۲۹ دی ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است خداوند متعال که نه تنها عادل، بلکه حکیم و رحیم است، از هیچ کس بیش از توان و امکانش سؤالی نمی‌نماید، چنانچه فرمود: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ... (البقره، ۲۸۶) - خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی طاقتش مکلف نمی‌کند ...». پس اگر یک دانشمند یا یک عامی، فرصت، امکان و شرایط کسب معلومات و شناخت داشته، اما اهمال کرده، مسئول و پاسخگو است و اگر به نسبت امکان و شرایط خود پیگری نموده، اما به خاطر محدودیت‌های زمانی-محیطی و... به حقایق لازم دست نیافته، تکلیفی بر او نیست. اگرچه ادیسون، انیشتاین و امثالهم، ولایت امیرالمؤمنین را نمی‌شناختند و نداشتند، اما بنا به اقرارهای خودشان انسان‌های موحدی بودند و به خاطر دانش و خدماتشان به نوعی مآجور هستند (اجر می‌برند). مگر آن که از روی عمد اهمال یا لجاجت کرده باشند.

آیات ذیل و ده‌ها آیه دیگر، بیان از آن دارد که هیچ چیز (دانش، نیت، عمل و ...) حتی اگر به کوچکی ذره و مثقالی باشد، از نظر خداوند متعال، عادل، حکیم و رحیم مخفی و پوشیده نمی‌ماند و هر کس نتیجه‌ی اعمال و رفتار خود را می‌بیند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً بُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۰)

ترجمه: خدا ذره‌ای هم ستم نمی‌کند. اگر نیکی باشد آن را دو برابر می‌کند و (به غیر از اجر متقابل) از جانب خود نیز مزدی به کرامت می‌دهد.

«وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (الانبیاء، ۴۷)

ترجمه: روز قیامت ترازوهای عدل را برقرار می‌کنیم، و به هیچ کس ستم نمی‌شود. اگر عملی به سنگینی یک هسته‌ی خردلی هم باشد به حسابش می‌آوریم، که ما حساب کردن را بسنده‌ایم.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزله، ۷ و ۸)

ترجمه: پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند * و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.

اما نکته‌ی قابل توجه دیگر برای تمامی سؤالات‌های مشابه این است که عقل، عدل و حکمت ایجاب می‌نماید که هر کس به هر هدفی کاری را انجام داد، به همان هدف خودش برسد و طبعاً برای هر کسی کاری کرد، مزدش را از همان کس بگیرد. نمی‌شود برای کسی کاری را انجام داد و مزدش را از دیگری طلب نمود.

لذا اگر دانشمندی برای «علم» کار کرد (علم برای علم)، مزدش را از عالم علم می‌گیرد. یعنی به نتیجه می‌رسد و دستاورد علمی او به نامش ثبت می‌شود و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. اگر دانشمندی برای «مردم» کاری کرد، پس مزدش را از همان مردم می‌گیرد. یعنی احتمالاً مردم از او به نیکی و بزرگی یاد می‌کنند و قدردان زحماتش هستند. و اگر هدف یک دانشمند در عرصه‌ی علم و خدمت به مردم، کمال و قرب الهی بود، یعنی برای خدا کاری کرد، اجر و مزدش با خداست.

البته این امر اختصاص به دانشمندان ندارد و برای همگان چنین است، حتی اگر کسی نماز بخواند و یا ذکر علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) را به زبان بیاورد و دائم سخن از ولایت به میان آورد، اما هدفش خدا نباشد، نزد خدا اجری ندارد و همه‌ی اعمال خوبش از بین می‌رود.

«وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الاعراف، ۱۴۷)

ترجمه: اعمال کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند حبط می‌شود (از بین می‌رود)، آیا جز در مقابل کردارشان کیفر خواهند دید؟

دقت بفرمایید که بقای هر عملی، به طول بقای هدف آن است. پس اگر هدف فانی (دنیا) بود، آن عمل نیز فانی می‌شود و از بین می‌رود و اگر هدف باقی (خدا) بود، عمل و آثارش نیز باقی می‌ماند.

سوال ۱۲: برخی می گویند اخلاق از دین جلوتر است. جواب چیست؟ (۴ بهمن ۱۳۸۸)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

چگونگی ارتباط دین با اخلاق، از مباحث بسیار دیرین است تا جایی که حتی در نظریات افلاطون نیز در این باره بحث شده است و جالب آن که در عصر معاصر میحث استقلال «دین» از «اخلاق» یا یکی بودن آنها یا تعاملشان با یکدیگر، در جهان غرب بیش از جهان اسلام مطرح است. البته علت کلی دغدغهی فلاسفه غرب بسیار روشن است. اندیشمندان غربی از یک سو می‌خواهند دین را گرایش شخصی و ذوقی و غیرالزامی اعلام نمایند و هر گونه نیاز بشر به آن را نفی کنند و نقش دین در عرصه‌های متفاوت زندگی، به ویژه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و ... را تکذیب کنند و نیز ناچارند تمامی ارزش‌ها را نسبی و اعتباری قلمداد کنند و از سوی دیگر نمی‌توانند منکر وجود اخلاق، تعریف «کمال و ضعف» که مستلزم ارزش‌گرایی است و نیز تأثیر اخلاق‌گرایی در تکامل فرد و جامعه گردند. تا آنجا که «باومن» به عنوان یک جامعه‌شناس پست مدرن نیز در کتاب «عشق سیال» به اخلاق و ضرورت آن توجه و تأکید دارد.

اما به طور کلی چگونگی ارتباط «دین با اخلاق»، بستگی به زاویه‌ی نگاه و جامعیت تعریف از دین و اخلاق و چگونگی باورهای عقلی و قلبی دارد.

اگر سؤال کنیم - به قول شما - «اخلاق جلوتر است یا دین؟»، بدین معناست که هر یک این دو امر را مستقل از هم دیده‌ایم. یعنی اخلاق موضوعی است و دین موضوعی دیگر و حال سؤال می‌کنیم که کدام جلوتر از دیگری است؟ که با طرح چنین سؤالی، پاسخ به سؤالات دیگری چون: آیا اخلاق به دین نیاز دارد؟ آیا بدون مراجعه به دین می‌توان به احکام اخلاقی پی برد؟ آیا «ارزش‌ها» منهای دین تعریف و تعیین دارند؟ آیا اخلاق بدون دین ضمانت اجرایی دارد؟ اگر اخلاق نیازمند به دین است، میزان این نیاز تا چه حد است؟ آیا گرایش به اخلاق عقلانی است یا خیر؟ ... و در نهایت آن که ارتباط دین با اخلاق در کدام یک از گزاره‌های تباین، اتحاد یا تعامل می‌گنجد؟

بدیهی است اگر تعریف از دین به رابطه‌ی فردی انسان با خدای خودش خلاصه شود و تعریف اخلاق به چگونگی روابط انسان‌ها با یکدیگر محصور گردد، حاصلی جز «اخلاق سکولاری» یعنی جدایی دین از اخلاق به دست نخواهد آمد. اما اگر «دین» به معنای حقیقی و جامع آن، یعنی مجموعه‌ای از تعریف هستی (جهان‌بینی) و در نتیجه چه باید کردها و چه نباید کردها (ایدئولوژی) برای تعالی مرتبه‌ی وجودی تعریف گردد و همچون دین اسلام حوزه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضا، بین‌الملل و ... را شامل شود و همه‌ی شؤون زندگی انسان را به صورت هدفدار در بر گیرد و هدف نیز نیل به کمال و تقرب به کمال مطلق (خداوند متعال) تعریف گردد، مشخص می‌شود که عقل به تنهایی قادر به شناخت همه‌ی حقایق، ارتباطات و تأثیر آنها در یکدیگر نیست و احکام اخلاقی نیز باید در دین بیان گردد. لذا در چنین حالتی «دین» مجموعه‌ای خواهد بود که شامل: اعتقادات، اخلاقیات و احکام می‌باشد.

اگر بخواهیم یک تعریف کوتاه و جامع از اخلاق ارائه دهیم، می‌توانیم بیان کنیم که: «اخلاق یعنی چگونگی موضوع‌گیری» و البته این موضوع‌گیری در مقابل هر چیزی است و از موضوع‌گیری انسان در مقابل خدا «ایمان - کفر - شرک» گرفته، تا موضوع‌گیری در مقابل پیامبر و کتاب «ایمان، اطاعت و عمل و یا تکذیب»، تا موضوع‌گیری در مقابل تمامی شؤونات شخصی «روح، نفس، عقل، قلب، جسم، حوائج یا به تعبیری شهوت و غضب و ...»، تا موضوع‌گیری در مقابل دیگران، اعم از جمادات، حیوانات و انسان‌ها و سایر موضوع‌گیری‌ها، مثلاً در مباحث و مسائل اجتماعی، سیاسی، و ... در این صورت مشخص می‌شود که موضوع‌گیری احسن، مستلزم شناخت احسن از حقیقت هر چیزی و چگونگی تأثیر یا تأثر هر عامل و رفتار در عوامل و رفتارهای دیگر است و چنین شناختی برای هیچ عقلی میسر نیست، لذا به وحی نیازمند است.

با چنین تعاریفی معنی فرمایش پیامبر اکرم (ص) مبنی بر «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق-من مبعوث شده‌ام برای به کمال رساندن اخلاق» نیز روشنتر می‌گردد. اخلاق کامل، یعنی موضوع‌گیری احسن و کامل، و موضوع‌گیری احسن و کامل نیز مستلزم شناخت کامل است، و شناخت کامل نیز محتاج وحی و یا همان دین (حقیقی) است. دقت فرمایید که مبحث جلوتر بودن «اخلاق از دین» بیشتر به همان علت ناگزیری از «اخلاق» از یک سو و فراهم نمودن امکان حذف «دین» از سوی دیگر مطرح می‌گردد.

سوال ۱۳: چرا با توجه به همه ی توجهات [الهی]- یزید و معاویه به جای امامان بزرگوار به خلافت رسیدند؟
(۴ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پاسخ جامع به این سؤال کوتاه، بسیار گسترده خواهد بود، چرا که می‌توان (و باید) از منظرهای متفاوت بدان توجه نمود. اما نظر جنابعالی را به نکات و سرفصل‌های ذیل جلب می‌نمایم.

الف - اراده و حکمت الهی در تکامل انسان بر اساس «جبر مطلق» قرار نگرفته است. خداوند متعال انسان را در بهترین اندازه‌ها خلق نمود، و سپس هدایتش نمود. چنانچه می‌فرماید:

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الاعلی، ۱ تا ۳)

ترجمه: نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن * آن که بر سویه (اندازه‌های درست و نیکو) آفرید * و آن که اندازه گذاشت و سپس هدایت نمود.

خداوند کریم به انسان عقل، منطق، شعور و اراده را افاضه نمود و سپس راه رشد و گمراهی را نیز به او نشان داد و هدایتش نمود و بر همین اساس او را بر سایر مخلوقات (که فاقد اراده هستند) برتری بخشید. لذا اگر هدایت و نیل انسان به مراتب کمال را بر اساس «جبر مطلق» محقق نماید، دیگر اراده در اطاعت یا سرپیچی (امتحان) و به دنبال آن قیامت، محاکمه و بهشت و جهنم معنایی نخواهد داشت. لذا خداوند کریم در قرآن کریم ضمن آیات متعدد می‌فرماید: «اگر می‌خواستیم چنین و چنان می‌کردیم، ولی حکمت ما بر آن قرار نگرفته است». مانند:

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (البقره، ۲۳۰)

ترجمه: خداوند تبهکار را از نیکوکار بازمی‌شناسد و اگر خواهد بر شما سخت می‌گیرد، به درستی که خداوند عزیز (نفوذناپذیر و مقتدر) و حکیم است.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: و اگر خدا می‌خواست، مردمی که بعد از آنها (مریم^(ع) و عیسی^(ع)) بودند، پس از آن که حجت‌ها بر آنان آشکار شده بود، با یکدیگر قتال نمی‌کردند. ولی آنان اختلاف کردند: پاره‌ای مؤمن بودند و پاره‌ای کافر شدند. و اگر خدا می‌خواست با هم قتال نمی‌کردند، ولی خدا هر چه خواهد می‌کند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (الأنعام، ۳۵)

ترجمه: اگر خدا بخواهد، همه را به راه راست برد. پس، از نادانان مباش.

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (الأنعام، ۱۱۲)

ترجمه: و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس با افتراپی که می‌زنند رهایشان ساز.

لذا در خصوص سرنوشت انسان، چه در زندگی شخصی و چه اجتماعی و سیاسی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد، ۱۱)

ترجمه: به درستی که خداوند (وضعیت) هیچ قومی را متغیر نکند، مادام که آنها خودشان را تغییر ندهند.

ب - نکته‌ی دوم قابل توجه آن که امام دو شأن دارد که عبارتند از: ۱- «ولایت و امامت»، ۲- «حکومت و زعامت». در شأن اول، نظر و اراده‌ی مردم شرط نیست. ولی امر و امام را خداوند تعیین و منصوب می‌نماید و مردم چه بخواهند و چه نخواهند او امام و ولی‌الله است. اما خداوند در شأن دوم، نظر و خواست مردم را شرط تحقق گذاشته است. یعنی مردم باید به این رشد، شعور و اطاعت برسند که امام معصوم و خلیفه‌ی منصوب الهی را به حکومت برگزینند. ولی اگر مردم چنین نعمتی را نخواستند، معصوم حکومت نمی‌نماید. چنانچه وقتی حکومت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) را نخواستند، او خانه نشین شد و حکومت نمود و وقتی خواستند حکومت نمود. و همین طور است برای بقیه‌ی ائمه (علیهم‌السلام). چنانچه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) وقتی حکومت می‌کنند که حداقل ۳۱۳ پار اصلی داشته باشند و مردم نیز از دیگران ناامید و منتظر یک منجی الهی باشند.

ولایت و حکومت ولی‌الله، یک نعمت الهی است و انسان باید خواهان و شاکر نعمت باشد و اگر نعمت را ضایع کند (کفر بورزد)، دچار عذاب‌های هولناک می‌شود که کمترین آن (عذاب دنیا) حکومت جباران متکبر، جاهل و شقی مانند معاویه و یزید است.

ج - اما نکته‌ی بعدی موضوع «توجهات» و تأییدات الهی بر ائمه‌ی اطهار و همه‌ی مؤمنین و مخلصین است. بدیهی است که مصداق «توجه» و «تأیید»، الزاماً از میان برداشتن جبری دشمنان و حکومت در جهان نیست [اگرچه آن هم اتفاق می‌افتد]، بلکه نگه‌داشتن آنها از هر گونه نقص و ناپاکی است. چنانچه در آیه‌ی تطهیر بدان تأکید نموده است.

دقت بفرمایید که معصومین همیشه مورد تأییدات و توجهات خاصی الهی بوده و هستند. اگر حق امامی در دنیا غصب می‌شود و یا حتی به شهادت می‌رسد، نه تنها هیچ کاستی و آسیبی به آن امام نرسیده است، بلکه بر درجاتشان نیز افزوده شده است و این فقط مردم هستند که به خاطر جهالت، کفر، نفاق، نفس پرستی، دنیاطلبی... و کفران نعمات الهی، دچار نتیجه‌ی عمل نامطلوب خود، ظلم ظالمین و حکومت‌های جبار می‌گردند و طبعاً هر گاه مردم بیدار و هوشیار شوند و در راه حق وحدت کنند، نعمت به آنان بازمی‌گردد و هیچ ظالمی نمی‌تواند ضرری را متوجه آنان کند.

سوال ۱۴: وقتی در اعتراض به رفتار دوستان هم دانشجوی خود می‌گویم: «مگر مسلمان نیستید؟!» می‌گویند: «چرا شما هر کس نماز نمی‌خواند و یا ... را غیر مسلمان می‌نامید و ما خدا را قبول داریم و می‌خواهیم خدایمان را آن طور که دوست داریم عبادت کنیم، نه آن طور که دیگران دیکته می‌کنند». پاسخ چیست؟ (۶ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به دوستان بفرمایید: اولاً مسلمانی که نماز نخواند و یا در نماز تنبل باشد، مثلاً گاهی بخواند و گاهی نخواند و یا آخر وقت و بی‌حوصله بخواند را «تارک الصلوه - یعنی ترک کننده‌ی نماز» و یا «کاهل الصلوه - یعنی تنبل در نماز» می‌خوانند.

ثانیاً «شناخت خداوند» به این عنوان که «خدایی هست» به تنهایی کافی نیست. چرا که نه تنها خداوند متعال از هر چیزی آشکارتر و شناخته شده‌تر است، بلکه همه چیز به او شناخته می‌شود.

ابلیس هم خدا را می‌شناخت. سال‌ها او را عبادت کرده بود و به هنگام استکبار، گردنکشی و معصیت نیز با خدا سخن گفت. اما فرمانش را اطاعت نمود و به همین دلیل از درگاه قرب الهی طرد شد و در جرگه‌ی اهل جهنم و عذاب قرار گرفت.

حتی کفار نیز همگی خداوند را می‌شناسند، اگرچه گاهی برای توجیه و فرار از اقرار، اسم‌های متفاوتی برایش انتخاب می‌کنند. چنانچه حق تعالی در شش آیه به صورت صریح می‌فرماید: اگر از آنان بپرسی که چه کسی زمین و آسمان را خلق نموده است، می‌گویند: «الله»!

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...» (العنکبوت، ۶۱)

ترجمه: و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می‌گویند: «الله»! ...

اما راجع به «عبادت خداوند متعال آن طور که خودمان می‌خواهیم» که اخیراً بسیار شنیده می‌شود! به دوستان بفرمایید: آن دیگر عبادت خودتان است نه عبادت خداوند متعال! لذا به دوستان بفرمایید این که کسی خدا را قبول داشته باشد شرط کافی نیست، بلکه مهم این است که خدا انسان را قبول داشته باشد. خیلی‌ها خدا را قبول دارند، اما مستقیم به جهنم می‌روند.

بدیهی است که خداوند کریم نیازی به بندگی و عبادت ما ندارد و فرامینش برای رسیدن ما به رشد، کمال و تقرب به کمال مطلق (الله جل جلاله) است. پس آیا آن که جهان و ما را خلق کرده، به همه چیز علم دارد، همه چیز در ید قدرت اوست و بازگشت به سوی اوست، می‌داند که بنده‌اش چگونه باید اطاعت و عبادت کند، یا بنده خودش تشخیص می‌دهد؟! آیا این بندگی و عبادت خداوند است یا نفس؟!!

ابلیس (شیطان) هم از خداوند خواست که فرمان سجده به آدم را از او بردارد و در مقابل او عبادتی کند که هیچ مخلوقی نکرده باشد! اما خداوند متعال از او نپذیرفت. چرا که این دیگر عبادت و اطاعت خودش بود نه اطاعت از فرمان خدا و بندگی او. خدا نیازی به سجده‌ی او یا ملائک به آدم نداشت، بلکه آنها بودند که با ولایت‌پذیری و الگو قرار دادن آدم، به رشد و کمال می‌رسیدند.

وانگهی از دوستان بپرسید که آیا خداوند به شما وحی فرستاده و فرموده که آزادید تا هر کاری می‌خواهید بکنید، یا وحی را به نبی‌اش فرستاده و او اوامر خداوند را به شما ابلاغ کرده است؟ پس اگر واقعاً می‌خواهید خداوند را عبادت و اطاعت کنید، باید همان فرامین او را به انجام برسانید. چنانچه می‌فرماید:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ» (آل عمران، ۳۲)

ترجمه: بگو: از خدا و رسولش فرمان ببرید. پس اگر روی‌گردان شدند، بدانند که خدا کافران را دوست ندارد.

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء، ۸۰)

ترجمه: هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است. و آنان که سرباز زندقه، پس ما تو را به نگهبانی آنها نفرستاده‌ایم.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان چه نیکو رفیقانند.

«وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبه، ۷۱)

ترجمه: مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایست باز می‌دارند، و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می‌کنند. خدا اینان را رحمت خواهد کرد، خدا پیروزمند و حکیم است.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۱۵: آیا واقعاً با کارهایی مثل زیارت امام رضا (ع) و یا گریه بر امام حسین (ع) گناهان به همین سادگی بخشوده می‌شود؟ آیا این روایات صحیح است؟ (۲۸ بهمن ۱۳۸۸)

عین سوال: ما احادیثی از ائمه معصومین (علیهم السلام) داریم که نشان می‌دهد انسان می‌تواند با یک کار کوچک تمام گناهان گذشته خویش را پاک کند مثلاً در کتابی که زیارت امام رضا (ع) و چند زیارت دیگر است و در حرم حضرت (ع) موجود می‌باشد از قول حضرت (ع) می‌گوید: اگر کسی یک بار مرا در غربتم زیارت کند من سه بار به داد او می‌رسم ... « (آن سه بار را دقیق یاد من نیست ولی مضمون آن در آخرت و موقع سؤال و جواب و ... بود) یا این که احادیثی از حضرت فاطمه (س) داریم که می‌فرماید: مثلاً «اگر کسی یک قطره اشک بر فرزندم حسین (ع) بریزد بهشت بر او واجب می‌شود» و ... حال سؤال من این است که اولاً این احادیث صحت دارد یا خیر و اگر صحت دارد مثلاً اگر کسی یک بار حضرت رضا (ع) را زیارت بکند و بعد از آن نیز هزار و یک گناه صغیره و کبیره انجام دهد آیا به خاطر همان یک بار زیارت حضرت رضا (ع) دست شخص را در آخرت می‌گیرد و یا اگر کسی حتی در هر مجلس امام حسین (ع) بر او اشک بریزد اما گناه هم زیاد انجام دهد آیا به خاطر اشک‌هایی که می‌ریزد بهشت بر او واجب می‌شود و از آن همه گناهانی که انجام داده صرف نظر می‌شود؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدون تردید روایات مذکور صحیح است و با دلایل قرآنی و عقلی نیز قابل اثبات می‌باشد و اگر شناختمان نسبت به خداوند حکیم، رحمان و رحیم کاملتر گردد، باور می‌کنیم که بخشش به کمتر از این هم ممکن است. مثل یک توبه و استغفار. چنانچه فرمود:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که بر [زیان خویش] اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید. زیرا خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. به درستی که اوست آمرزنده و مهربان.

منتهی! باید دقت نمود که لفظ به تنهایی هیچ اثری ندارد، اگرچه میلیون‌ها مرتبه گفته شود. مثل بدن بی‌جان است و اصل، عزم و اراده و تصمیم است. لفظ استغفار و توبه، صیغه‌ی یک فعل است. مانند معامله‌ی یک کالا. حال اگر خریدار مرتب تکرار کند که «من این کالا را به این نرخ از شما خریدم» و فروشنده نیز بیشتر از او تکرار کند که «من این کالا را به این نرخ به شما فروختم»، اما نه هیچ کدام قصد معامله داشته باشند و نه در عالم واقع کالا و نرخ آن مبادله شود، آیا معامله‌ای صورت پذیرفته است؟ خیر.

اگر به معنای «توبه» دقت شود، همه‌ی این سؤالات پاسخ داده می‌شود. توبه یعنی بازگشت. فرض بفرمایید به قصد مقصدی به راه افتاده‌اید. به ناگاه متوجه می‌شوید که مسیر را به خطا و در جهت عکس یا انحراف می‌پیمایید. تصمیم می‌گیرید برگردید و برمی‌گردید. به این می‌گویند «توبه».

این است که می‌فرمایند: توبه همیشه مقبول است. چون هر گاه برگشتید، دیگر برگشتید و در مسیر درست قرار گرفته‌اید. حال اگر کسی توبه کند، ولی باز گناه نماید، مثل کسی است که به مسیر درست برگشته، اما دوباره منحرف شده است. معلوم است که به مقصد نمی‌رسد. پس باز باید برگردد «توبه کند» و خود را در مسیر درست قرار دهد و سعی کند که دیگر منحرف نشود. لفظ «توبه» و «استغفار به معنای طلب بخشش»، تأثیر در روح و روان تأثیر دارد. چرا که از یک سو مرتب به خود القا می‌کند که اشتباه کردم و این سبب بازگشت می‌گردد و از سوی دیگر از خداوند رحمان و رحیم مسئلت می‌نماید که موانع این بازگشت را از پیش روی او بردارد. چرا که ممکن است انسان به خاطر طی مسیر خطا، در باتلاق یا گردابی فرو افتد که خود هر چه قدر هم که پشیمان باشد، توان گذر از آن را نداشته باشد. مضافاً بر این که بر اخلاص و محبتش نسبت به خداوند می‌افزاید. به خود القا می‌کند که مقصد و محبوب اوست و من از مسیر قرب او جدا شده‌ام و باید با طلب بخشش به سوی او برگردم.

پس، گناهان به کمتر از اشک بر امام حسین^(ع) و زیارت حرمهای شریف نیز بخشیده می‌شود، چه رسد به این توفیقات بزرگ. البته به شرط توبه. و البته حق الناس باید عودت گردد.

خداوند منان و رحمان و رحیم به رسولانش می‌فرماید تا به انسانها ابلاغ کنند:

«وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ» (هود، ۳)

ترجمه: و نیز از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید، تا شما را از رزقی نیکو - تا آن گاه که مقرر است - برخوردار دهد. و هر شایسته‌ی انعامی را نعمت دهد. و اگر رویگردان شوید، بر شما از عذاب روز بزرگ بیمناکم.

«وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰)

ترجمه: از پروردگارتان آمرزش بخواهید. به درگاهش توبه کنید، که پروردگار من مهربان و دوست‌دارنده است.

از این قبیل آیات کریمه معلوم می‌شود که طلب بخشش «استغفار» مقدم بر «توبه» است، چرا که اول باید پذیرش از ناحیه‌ی خداوند متعال صورت پذیرد و موانع رفع شده و امکان بازگشت میسر باشد، تا بعد بازگشت «توبه» صورت پذیرد.

مثل بخشش و توبه به هنگام زیارت نیز مستند به کلام خداوند در قرآن کریم است. چنانچه می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء، ۶۴)

ترجمه: هیچ پیامبری را نفرستادیم جز [برای] آن که دیگران به امر خدا مطیع او شوند. و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

از مفاد این آیه‌ی کریمه روشن می‌شود که به وقت زیارت معصوم^(ع)، انسان باید تصمیم بگیرد از این به بعد مطیع باشد و صرف زیارت معصوم^(ع)، مشکلی را حل نمی‌کند. چه بسیار بودند افرادی که زیارت مستقیم پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) موجب انحراف بیشترشان گردید! مانند کسانی که در غزوات در جبهه‌ی دشمن قرار گرفته و حضرت را می‌دیدند و یا یزیدیان در کربلا! پس غرض از زیارت باید، بازگشت از سرپیچی و تصمیم به اطاعت باشد. و البته قرار نیست که زیارت موجب بخشش گناهان آینده شود. چرا که گناه مجدد به مثابه‌ی نافرمانی و انحراف مجدد است.

در خصوص بازدید زیارت توسط امام و به ویژه امام رضا^(ع) نیز روشن است که معصوم^(ع) به دیگران بدهکار نمی‌ماند. زیارت مؤمن فضیلت است. در روایات قید شده که حتی زیارت برادر مؤمن «زیارت‌الله» است، چه رسد به زیارت امام^(ع). حال آیا ممکن است که کسی در فضیلتی بر امام پیشی بگیرد؟! لذا در روایات قید شده است که معصومین^(ع)، زوار را به هنگام خروج بدرقه نموده و سپس در همین دنیا نیز به بازدیدشان می‌آیند. البته مهم است که به هنگام بازدید دنیوی، زائر در کجا و مشغول به چیست؟ و امام از آن جهت که انسان کامل و مظهر اسم کریم، رحمان و رحیم خداوند است، این زیارت را در تنگناهای نیاز نیز پس می‌دهد. چنانچه فرمود: هر کس به زیارت من بیاید، روز قیامت در سه مرحله (میزان، صراط و هنگام به دست دادن نامه‌ی اعمال) او را نجات می‌دهم.

البته این لطف و کرم منحصر به ایشان نیست و سجیه‌ی دیگر ائمه^(ع) نیز همین است. چنانچه پیامبر اکرم^(ص) فرمودند: «من جئنی زائراً لاتحمله الا زیارتی کان حقاً علی أن أكون له شفیعاً یوم القیامه» یعنی «هر کس به زیارت من بیاید و انگیزه‌ای جز زیارت من نداشته باشد، بر من لازم است که شفیع او در روز قیامت باشم.»

و اما در خصوص اشک ریختن بر مصیبت امام حسین^(ع) نیز باید دقت نمود که صرف اشک، به عنوان قطره‌ی آبی که به دلایل فیزیکی و گاه احساس خوشی یا ناراحتی از چشم خارج می‌شود، کارساز برای اهداف بلند نیست. بلکه اشک باید اتصال دل و روح باشد و این اتصال نیز مداوم باشد و قطع نگردد. اشک باید هم دلی در مصیبت باشد که آن، هم نشأت گرفته از هم هدفی است و هم به هم هدفی می‌انجامد. یعنی همان وجوب بهشت برای چشم گریان بر حسین^(ع).

مسئله‌ی چنین اشکی و تأثیرات آن، به قدری مهم است که ایشان «قتیل العبرات» یعنی کشته‌ی اشک‌ها لقب گرفته‌اند. حال آیا آنها محتاج گریه‌ی فیزیکی ما هستند و با تحمل مصیبت‌های فراوان جان خود را فدا کردند، تا قطره‌ی آبی به عنوان اشک از مجاری اشک چشم ما خارج شود؟! هیئات!

بلکه، «انّ الحسین مصباح الهداه و السفینه النجاه»، او کشته‌ی نجات است و ما طوفان‌زده‌ی بلاهای هلاک کننده. پس هر کس سوار بر این کشته‌ی شد [مانند کشته‌ی نوح^(ع)] نجات پیدا می‌کند و کسی سوار شده است که عقل و قلبش متوجه خدا و ائمه‌ی اطهار^(ع) شود که چراغ‌های هدایت و کشته‌ی‌های نجات هستند. بدیهی است اگر قلب متوجه شد و در مصیبت‌ها نیز همدل بود، اشک می‌ریزد و این اشک ارزشمند است و سبب نجات می‌گردد.

اما، ارتکاب مجدد گناه (که سؤال نمودید)، یعنی خروج از این کشته‌ی و حصار امنیت، مثل این که پرسیده شود: تکلیف کسی که در دریای طوفان زده سوار کشته‌ی می‌شود، اما بعد خود را به دریا می‌اندازد چیست؟ پاسخ مشخص است که هلاک خواهد شد، مگر آن که به هر قیمتی که شده، با استدعا و استمداد از خداوند متعال و توسل به ناخدای کشته‌ی و کمک او، همت کند خود را مجدد به کشته‌ی بازگرداند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱۶: ۲۰ سال به صورت مستمر این شبهه (به ویژه در تاکسی‌ها) طرح می‌شد که از فروش هر خودروی پیکان مبلغ یک میلیون تومان به حساب رهبری ریخته می‌شود؟ آیا صحت و ادامه دارد و این مبلغ چقدر است؟ (۲۰ بهمن ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نسبت به این که آیا واقعاً چنین منبعی برای تأمین بودجهی «نهاد رهبری» تخصیص داده شده است و یا خیر و اگر آری، مبلغ آن چه میزان است، اطلاعی در دست نداریم و از هیچ منبع موثقی نیز تأییدی بر آن نشنیده‌ایم، اما به طور کلی لازم است به مطلب ذیل دقت شود:

در هر کشوری، نهادها و سازمان‌هایی برای اداره‌ی جامعه وجود دارد که برای هر یک بر اساس اهداف، برنامه‌ها و هزینه‌ها، از منابعی بودجه‌ای اختصاص داده می‌شود. به عنوان مثال: سازمان‌ها و نهادهای ریاست جمهوری - مجلس - قوه‌ی قضائیه - ارگان‌های نظامی و انتظامی - وزارتخانه‌ها - دانشگاه‌ها - شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی دولتی - مراکز بهداشتی - مراکز تحقیقاتی و

همه‌ی این سازمان‌ها و نهادها وظایفی بر عهده دارند که انجام آنها بار مالی دارد و بودجه‌ی آنها نیز از درآمدهای ملی (یا همان درآمد دولت) تأمین می‌گردد و در تعریف بودجه نیز برای تأمین هر هزینه‌ای، منبع یا منابعی تعریف می‌شود.

در کشور ما نیز همه‌ی این سازمان‌ها و نهادها وجود دارد و «نهاد رهبری» نیز یکی از آنهاست (که البته در کشورهای دیگر مانند آمریکا و کشورهای اروپایی نیز این نهاد رهبری در قالب‌های متفاوت آشکار و پنهان وجود دارد و از بودجه‌های کلانی برخوردارند).

پس نه تنها بسیار طبیعی، بلکه لازم و ضروری است که برای «نهاد رهبری» نیز بودجه و منبع تأمین می‌شود. مشخص گردد. البته این که با بغض تمام اظهار می‌نمایند که به حساب «شخص رهبر» واریز می‌گردد، سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی جهت تشویش اذهان عمومی است.

بدیهی است اگر در قانون برای شخص «ولی فقیه» نیز حقوقی در نظر گرفته شود (چه ایشان دریافت نمایند و یا خیر)، چنانچه برای رئیس‌جمهوری نیز حقوقی تعریف شده است (البته رئیس‌جمهور فعلی دریافت نموده و همان حقوق دانشگاه را دریافت می‌نمایند)، برای وزرا و وکلای نیز حقوق تعریف شده است. حال آیا رئیس‌جمهوری باید هزینه‌های نهاد ریاست جمهوری و کشور را از حقوق تعیین شده‌ی خود بدهد؟ یا وزرا باید هزینه‌های وزارتخانه‌ها و برنامه‌هایشان را از حقوق خود پرداخت کنند؟ و آیا اصلاً چنین امری ممکن است؟!

اگرچه سازمان و تشکیلات نهاد رهبری به عریض و طویلی و گستردگی حتی یک وزارتخانه نیست، اما مسئولیت‌های محوله بسیار سنگین‌تر و عرصه‌های فعالیت آن بسیار گسترده‌تر از مجموع همه‌ی وزارتخانه‌هاست. چرا که نه تنها مسئولیت رهبری یک نظام و یک کشور، بلکه جهان اسلام و بالاخص جهان تشیع را بر عهده دارد.

پس این که «نهاد رهبری» نیز باید از بودجه‌ای با تعریف منابع تأمین برخوردار باشد شکی نیست، اما مهم این است که چرا می‌خواهند این انتظار را در اذهان عمومی مردم ایجاد کنند که بودجه‌ی «نهاد رهبری» باید به صورت مستقیم از یک منبع غیبی نازل گردد؟! و چرا حساب «نهاد رهبری» را حساب «رهبر» می‌گویند؟! آیا غیر از این است که به فرموده‌ی خداوند متعال در قرآن کریم:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دل‌هایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است و به کیفر دروغی که گفته‌اند برایشان عذابی دردآور است.

البته لازم به تذکر است که درآمدهای حاصل از وجوهات پرداختی مقلدین به مرجع تقلیدشان، ربطی به «نهاد رهبری» ندارد. چرا که نه تنها همه‌ی مردم مسلمان نیستند، و همه‌ی مسلمانان شیعه نیستند، و همه‌ی شیعیان از یک مرجع تقلید نمی‌کنند و همه‌ی مقلدین، واجد شرایط پرداخت وجوهات نیستند، بلکه برای هزینه‌ی وجوهات شرعی توسط مرجع نیز تعاریف ویژه‌ای وجود دارد. اما گستره‌ی فعالیت «نهاد رهبری»، حداقل به گستردگی جهان اسلام است.

در خصوص پخش شایعات توسط رانندگان تاکسی، متأسفانه باید اذعان نمود که همین گونه است و شایعات افواهی بیشتر از هر وسیله‌ی دیگری، توسط رانندگان تاکسی یا مسافرخش‌ها نقل و شایع می‌گردد.

بدون شک، پیگیری این امر و علل و عوامل آن بر عهده‌ی سازمان‌ها و مسئولین ذیربط است. باید با مطالعات و تحقیقات جامع دریابند که آیا وقوع این ناهنجاری، امر سازماندهی شده و تشکیلاتی است و از شرایط شغلی، روحی و روانی رانندگان نیز به صورت غیرمستقیم سوءاستفاده‌ی تشکیلاتی می‌شود و احیاناً برخی از آنان نیز عمداً در راستای اهداف چنین تشکیلات‌هایی عمل می‌کنند؟ یا آن که خیر صرفاً جنبه‌ی روحی و روانی دارد. یعنی خستگی مفرط راننده از یک سو - تنهایی او در کار و ارتباط گسترده با افشار متفاوت از سوی دیگر - میل به برقراری ارتباط - میل به گفتگو و ... سبب می‌شود که آنها با توجه به فرصت و امکان ارتباط، به گفتگو درباره‌ی مسائل اجتماعی و سیاسی راغب شوند و خود را مطرح کنند؟ و چون مطلب خاص و کوتاهی جهت طرح ندارند، همین شایعات را دهان به دهان نقل می‌کنند و به نوعی خودارضایی ذهنی می‌رسند؟ و اگر چنین است، لازم است پیگیری کنند که راه و علاج این عارضه‌ی مخرب و مضر چیست؟

سوال ۱۷: این شبهه را در بین دانشجویان مسلمان شایع کرده‌اند: ما خدا، رسول، قرآن و امام زمان (ع) را قبول داریم، اما از کجا معلوم که این فقها و ولی فقیه همان است که به رجوع به آنان دستور داده شده‌ایم؟ (۸ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سؤال، شبهه و شک، سه مقوله‌ی متفاوت است که هر یک می‌تواند به دلایل متفاوتی در ذهن پیش آید. سؤال وقتی پیش می‌آید که ذهن می‌داند چیزی را که مایل و لازم است بداند، نمی‌داند و از آن که می‌داند پرسش و مطالبه‌ی علم می‌کند تا مجهول برای او نیز معلوم گردد. و شبهه، یعنی با گرفتن بخشی از حق و بخشی از باطل و در آمیختن آنها با یکدیگر، حق را شبیه باطل و باطل را شبیه حق می‌کنند تا ذهن گمراه شود و نتواند حق را تشخیص دهد.

اما شک، مقوله‌ای کاملاً متفاوت است. شک ایجاد تردید و یا به اصطلاح رایج، همان دو دلی است و کار آن تزلزل در یقین است. انسان دو دل می‌شود آیا این همان است یا خیر؟! آیا شد یا نشد و ...؟! کار شک، متزلزل کردن یقین است که مقدمه‌ی ویرانی آن است. مثل درخت تنومندی که برای انداختنش، ابتدا با خاک برداری محل قرار و استوارش را سست می‌کنند تا خود به خود به زمین بیافتد.

البته شک بر دو نوع سالم و غیرسالم تقسیم می‌شود و شک سالم خوب و مقدمه‌ی یقین است. بدیهی است که انسان نباید زودباور و ساده‌لوح باشد و هر شنیده یا ادعایی را به راحتی و بدون دلیل بپذیرد. لذا اگر به دلایل متقنی برای نفی یا اثبات نرسید، باید ابتدا شک کند تا با تحقیق به یقین برسد.

اما شک ناسالم، این است که انسان بر بدیهیات یا واقعیات شک کند و تحقیق هم ننماید و در همان شک باقی بماند. اگر کسی دچار این عارضه شد، ممکن است به همه چیز شک کند! و در این صورت دیگر هیچ دلیلی او را کفایت نمی‌کند. چون هر دلیلی که بیاورید، به آن هم شک می‌کند!

به عنوان مثال می‌تواند شک کند: از کجا معلوم که من بیدارم؟ از کجا معلوم که این خورشید، همان خورشید است؟ از کجا معلوم که این استاد، همان استاد است که باید باشد؟ و یا به قول معروف، از کجا معلوم که من هستم و ...؟

این شک، سلاحی مخربی است که دشمن بر علیه باور و ایمان به کار می‌بندد. یعنی اول ایجاد سؤال می‌کند، اگر مفید نیافتاد ایجاد شبهه می‌کند و اگر نشد به شک می‌اندازد!

مبتلا به چنین شکی (که مطرح نمودید) کافی است کمی تأمل و تفکر نماید که چطور به امام زمانی که در غیبت است (با ادله‌ی عقلی و نقلی) ایمان آوردم، حال به فقاقت چند فقیه که نه خودشان در غیب هستند و نه فقاقتشان، شک می‌کنم؟! وانگهی، مگر راه تحقیق برای یقین در این مسئله بسته شده است؟!

عقل، پیامبر درونی هر انسانی است. به عنوان مثال عقل سالم حکم می‌کند که وقتی احساس بیماری در وجودت نمودی، اگر اشراف به علم پزشکی داری و از مرض و علاجتش مطلع هستی، خودت چاره‌اندیشی کن و مرضت را بهبود بخش و اگر علم نداری و پزشک نیستی، به پزشک مراجعه کن و به دستور و تجویز او عمل کن.

حال فرض بفرمایید که کسی در مقابل پزشکان بایستد و بگوید: من شک دارم، از کجا معلوم که این پزشکان، همان پزشکانی هستند که عقل دستور به رجوع به آنها را داده است؟!

بدیهی است که او پاسخ خواهند داد که اگر خودت علم داری و می‌توانی پزشک را از غیرپزشک تشخیص دهی، امتحان‌شان کن و اگر علم نداری از چند پزشک که می‌توانند تشخیص دهند بپرس و به گفته‌ی آنان اعتماد کن. حال اگر بگوید: به آنها هم شک دارم و ...، چنین آدمی دچار نوعی بیماری ذهنی به نام شکاکیت شده است و برای او دلایل و عقلی و نقلی فایده‌ای ندارد، بلکه باید معالجه شود.

مسئله‌ی فقها نیز همین‌طور است. در اصول دین تقلید جایز نیست و مسلمان شیعه باید با تحقیق به یقین برسد. اما در فروع (احکام) که یک تخصص است و مستلزم سالیان درازی تحصیل در علم فقه [مانند تحصیل در رشته‌ی پزشکی یا حقوق] است، تحقیق برای همگان ضرورتی ندارد و واجب نمی‌باشد. لذا دستور این است که یا بروید تحصیل فقه کنید و یا اگر نمی‌توانید، از فقها تقلید نمایید. و برای شناخت فقیه نیز گفته‌اند که اگر خود قادر به تشخیص نیستید، از کسانی که علم دارند و می‌توانند مجتهد و فقیه را تشخیص دهند بپرسید. لذا اذعان و تصدیق اکثریت علما به فقاہت یک یا چند فقیه کافی است و ضرورت یا جایی برای شک ندارد.

ولی فقیه نیز منتخب این فقها است برای زعامت جامعه و حکومت اسلامی. آنان از بین خود فقیه‌ی که واجد شرایط بیشتری باشد را انتخاب می‌کنند تا این مسئولیت را بر عهده بگیرد. آیا این مسئله جایی برای «شک» دارد؟

شک سالم در این مثال وقتی است که کسی از همه‌ی اخبار و اتفاقات بی‌خبر باشد [مثلاً در غاری زندگی کرده باشد] و بگوید: من نمی‌دانم که چه کسی را به عنوان ولی فقیه انتخاب کرده‌اند؟ شنیده‌ام که بعضی می‌گویند ایشان هستند. اما من شک دارم!

آن وقت دلایل و شواهدی را برای او می‌آورند تا ثابت شود که فقها ایشان را در بین خود انتخاب کرده‌اند. اما برای کسی که در بطن جامعه زندگی می‌کند و همه‌ی اخبار و اطلاعات را دارد و هفتاد میلیون جمعیت ایران را به انضمام فقهایش می‌بیند که ایشان را انتخاب کرده‌اند و گواهی دوست و دشمن دال بر «ولی فقیه» بودن ایشان را می‌شنود، دیگر منتظر چه ادله‌ای است؟ آیا می‌خواهد که به او وحی نازل شود و یا شخص امام زمان^(ع) مستقیماً به اطلاع او برساند؟! به فرض که چنین شود: آیا نخواهد گفت: من شک دارم که ایشان همان امام زمان^(ع) است؟! این دیگر شک ناسالم است که مبتلای به آن باید سعی در بهبود خود کند تا دامنه‌ی این شک به همه‌ی شئون زندگی او سرایت ننماید.

فقیه یا ولی فقیه، پیامبر نیست که کسی مدعی شود خبرش در کتب قبلی آمده بود، اما اکنون از کجا معلوم که این همان است و باید نشانه‌ها، دلایل و معجزات را ارائه دهد، بلکه فردی است مانند دیگران که با تلاش در خودسازی، رعایت تقوا و تحصیلات عالی، از مشخصه‌ها و مؤلفه‌های یک فقیه جامع‌الشرایط مانند: صیانت نفس، اشراف علمی، تخصص در فقه، حفاظت از دین، مخالفت با هوای نفس، عدالت، اطاعت از اوامر الهی که توسط معصومین^(ع) ابلاغ شده است و ... برخوردار گردیده است. ولی فقیه نیز فقیه‌ی است مانند دیگر فقها که بیش از دیگران واجد همه‌ی شرایط لازم برای زعامت بوده و از سوی مردم توسط آنان منتخب شده است. لذا جایی برای شک ندارد.

سوال ۱۸: اگر در فرانسه یا سایر کشورهای اروپایی قانون منع حجاب تصویب شده است، ما نیز قانون رعایت حجاب را تصویب کرده‌ایم، پس چرا باید از آنها انتقاد کنیم؟! (۱۴ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دلایل بسیار است، از جمله:

الف - قانون به صرف تصویب اکثریت، غیرقابل انتقاد نمی‌شود. بلکه باید با عقل، ارزش‌های انسانی و حقوق واقعی بشر نیز سازگاری داشته باشد. این سؤال مثل آن است که از آمریکا بپرسیم: چرا قانون شکنجه توسط بازجویان را تصویب کردید؟! چرا قانون بازداشت طولانی مدت و حبس بدون محاکمه را تصویب کردید؟! چرا ربایش مخالفان خود در سرتاسر جهان و انتقال به نقاط نامعلوم (مثل زندان‌های ابوغریب یا گوانتاناما) را تصویب کردید؟! چرا به دادگاه‌های خود اجازه داده‌اید که اتباع و حتی رؤسای کشورهای دیگر را محاکمه و برایشان قرار بازداشت صادر کنند؟ یا هزاران چرای دیگر؟! در پاسخ بگویند: چون شما هم قوانینی بر خلاف اینها را تصویب کردید، پس جای اعتراض و انتقادی نیست! خیر. دست کم در جهان امروز - و به ویژه کشورهای مدعی دموکراسی - به ویژه در مواردی که نه تنها اتباع یک کشور، بلکه انسانیت و اخلاق دچار خسران می‌شود و هم‌هی آحاد بشر دچار خطر می‌شوند، جای انتقاد و اعتراض باقی است.

ب - یک ماده‌ی قانونی باید با قانون اساسی و حقوق مدنی آن کشور مطابقت داشته باشد. قانون حجاب در کشور ما هیچ منافاتی با قانون اساسی و حقوق مدنی ما ندارد. اما قانون [سیاسی] منع حجاب در فرانسه یا برخی دیگر از کشورهای اروپایی، با قانون اساسی و حقوق مدنی خودشان منافات دارد. پس جای دارد که دیگران انتقاد کرده و معترض باشند که چطور به خاطر اهداف سیاسی و مقطعی خودتان یا تحت فشار لجنه‌های صهیونیستی و یا فشار آمریکا، قانون اساسی و حقوق مدنی خودتان را زیر پا می‌گذارید؟!

بدیهی است که اتباع و یا خارجیانی مقیم یک کشور، اگر از طبیعی‌ترین حقوق دینی و ملی خود نیز محروم گردند، لاقلاً باید از حقوق شهروندی همان کشور که باید بر اساس قانون اساسی و منطبق با حقوق مدنی آن کشور مصوب گردد، برخوردار باشند. لذا ما و هر مسلمان و هر آزاده‌ی دیگری حق داریم به تصویب این قانون در کشورهای اروپایی و اعمال آن علیه مسلمانان تبعه یا مقیم، منتقد و معترض باشیم.

ج - قانون مصوب باید دست کم ضد و متعارض با ادعاها نباشد. اسلام، جمهوری اسلامی ایران و هر عقل سلیمی، نه تنها هیچ‌گاه آزادی بی حد و حصر را نمی‌پذیرد، بلکه آن را دروغ محض برای فریب مردم قلمداد می‌نماید. لذا ما معتقد به دموکراسی غربی «اگرچه دروغ است و فقط به جهان اسلام و جهان سوم دیکته می‌شود» نیستیم و به همین دلیل واژه‌ی «مردم سالاری اسلامی» را به جای واژه‌ی فریبکارانه‌ی «مردم سالاری» نشانده و پذیرفتیم و رأی اکثریت را در صورتی که با حکم خدا تعارضی نداشته باشد، موجه و محترم قلمداد می‌کنیم.

اما غرب و به ویژه فرانسه، مدعی دموکراسی مطلق هستند. همگان (به ظاهر) آزادند هر گونه که می‌خواهند باشند. اگرچه این امکان را در حوزه‌ی سیاست یا اقتصاد و نیز سایر حوزه‌هایی که منافعتشان به خطر می‌افتد به احدی نمی‌دهند (مثل حوزه‌ی فرهنگ یا رسانه)، اما دست‌کم مدعیند که در پوشش رعایت می‌کنند. حال چطور شد که یک دختر دانش‌آموز یا دانشجوی و یا یک بانوی کارمند، در هر گونه عریان شدن (به نفع مردسالاری غربی) آزاد است، اما در پوشش خود نه تنها آزاد نیست، بلکه طبق قانون مجبور می‌شود که پوشش خود را برای مطامع آنان کنار بگذارد؟! آیا این قانون است، یا برده‌داری؟!

سوال ۱۹: مسیحیان و کلیمیان در جمهوری اسلامی ایران از آزادی مذهب کاملی برخوردارند. چرا در مورد بهائیان این آزادی مذهب اعمال نمی‌شود؟ (۲۰ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که اشاره نمودید کلیه ادیان الهی و مذاهب آنها مانند: «اسلام/تشیع/۴ مذهب تسنن» و «مسیحی/کاتولیک/پروتستان/آشوری» و «یهودی» و «زرتشتی» در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته است و البته هر کسی به هر دین و مذهب دیگری که می‌خواهد می‌تواند پایبند باشد یا اصلاً بی‌دین باشد، اما «بهائیت» نه تنها دین یا مذهب نیست، بلکه یک سازمان جاسوسی است که از سوی انگلیس پایه‌گذار شده است.

البته این سازمان به خاطر آن که بتواند به منظور فریب و جذب در منطقه‌ی آسیا و به ویژه خاورمیانه که مردمانش گرایش‌های دینی دارند، خود را معرفی کرده و سر پا بماند، شکل دینی و مذهبی به خود داده است و به همین دلیل «فرقه» و از نوع ضاله‌اش نامیده می‌شود. لذا مذهب خواندن آنها فریبی بیش نیست و قرار نیست که انگلیسی‌ها به همین راحتی باز هم ما را فریب دهند.

پس ادیان و مذاهب در ایران آزاد هستند، اما گروه‌های جاسوسی - چه به نام یک مذهب باشند و چه نباشند - به هیچ وجه آزاد نیستند و نباید باشند و این الزام به «بهائیت» محدود نمی‌گردد، بلکه «وهابیت» نیز که نامش را یکی از مذاهب اسلامی گذاشته است در ایران به رسمیت شناخته نمی‌شود، چرا که وهابیت نیز مانند بهائیت، نه تنها دین و مذهب نیست، بلکه فرقه‌ای است که بنیان آن را هم انگلیس گذاشته است.

لذا اگر قرار باشد فعالیت هر تشکیلاتی که برای فریب مردم رنگ فرقه‌ای و مذهبی به خود داده است آزاد باشد، به بهائیت و وهابیت منحصر نمی‌گردد، بلکه فراماسون - هاری کریشنا - فمینیسم - همو و ... نیز مانند آنها هستند.

پس بهائیت یک دین یا مذهب نیست و قرار هم نیست که مسلمانان و ایرانیان تا ابد فریب انگلیس را بخورند. بهائیت یک تشکیلات جاسوسی به مرکزیت اسرائیل است. شخص بهاء نیز در اسرائیل و شهر عکا مرد و از شدت وابستگی تشکیلاتی به صهیونیسم، قبر خود را قبله‌ی بهائیان نمود. لذا فعالیت این تشکیلات جاسوسی برای همیشه در ایران ممنوع می‌باشد.

پس فعالیت تشکیلات‌های جاسوسی مانند وهابیت (که ادعای مسلمانی هم دارد) و بهائیت (که با ادعای نیابت امام زمانی شروع شد و با ادعای امام زمانی به یک فرقه‌ی نو مبدل گردید) و ... و نیز تشکیلات‌های نشر فساد [اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ...] در ایران آزاد نیستند، چنانچه هیچ کشوری چنین اجازه‌ای به تشکیلات‌های جاسوسی کشورهای دیگر نمی‌دهد.

سوال ۲۰: ریگی ملعون اگر قصد سفر به بیشکک را داشته چرا به دبی آمده؟ کابل که خیلی به بیشکک نزدیک تر است. آیا پرواز مستقیم نداشته و یا دستور دیگری بوده و یا تله‌ای با همکاری سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان یا ... بوده است؟ (اهواز) (۲۰ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بی‌تردید علت اصلی سفرهای او را فقط خودش [البته تا حدودی] و سرویس‌های جاسوسی حمایتگر [به طور کامل] خبر دارند و اگر اقراراتی کرده باشد یا اسنادی به دست آمده باشد، سرویس اطلاعاتی ایران نیز تا حدودی با خبر می‌باشد. لذا در پاسخ این سؤال هر چه مطرح گردد فقط فرض است و از قطعیت و حتمیت لازم برخوردار نیست. لذا مفروضات ذیل ایفاد می‌گردد:

- هر چند که کابل به بیشکک نزدیکتر است، اما نه تنها پرواز مستقیم ندارد، بلکه معمول این است که نقل و انتقال‌های مخفیانه و به ویژه جاسوسی و خرابکارانه - چه نقل و انتقال انسان باشد و چه اسلحه، مهمات، پول، مواد و ... - هیچ‌گاه مستقیم انجام نمی‌پذیرد.

- همان‌طور که در اخبار ایران و برخی از شبکه‌های بین‌المللی پخش شد، سفر او با پاسپورت جعلی و ویزایی که توسط سفارت آمریکا درست شده بود، به منظور ملاقات یکی از سران اطلاعاتی و نظامی آمریکا در پایگاه نظامی آمریکا در بیشکک انجام می‌پذیرفت. بدیهی است که این سفر نباید به صورت مستقیم و با قبول ریسک بالا صورت پذیرد. سفر وی که تور سیاحتی نبود تا فقط نزدیکی یا ارزانی را لحاظ کنند.

- نظر به این که انگلیس و اسرائیل که توطئه‌ی سقوط اقتصادی «امارات - دبی» را طراحی کردند، نقشه‌ی مبدل نمودن دبی به پایگاه و ستاد فرماندهی، برنامه‌ریزی و هماهنگی عملیات‌های تروریستی در منطقه را در سر می‌پروراند، سفر هیچ تروریستی از جمله ریگی به دبی، جهت دریافت دستورالعمل‌های ملاقاتی، تبادل پول، برنامه‌ی عملیات و ... بعید و سؤال برانگیز نیست.

ملاحظه:

همان‌گونه که مطلعید، دستاورد عملیات دستگیری ریگی، صرفاً به دام انداختن یک تروریست جنایت‌پیشه نبود، بلکه مانور قدرت دستگاه‌های اطلاعاتی و عملیاتی ایران در منطقه و جهان نیز بود. لذا آنان بسیار سعی دارند که به اذهان عمومی القا کنند که این عملیات با همکاری دستگاه‌های ذیربط پاکستانی انجام شده است و گمان می‌کنند که این ادعا، نوعی تضعیف سرویس اطلاعاتی ایران خواهد بود!

اما دشمنان همچنان احمقند و نمی‌دانند به فرض که چنین باشد، نه تنها نقطه‌ی ضعف نیست، بلکه بسیار هم قوت است. مگر ایجاد هماهنگی بین سرویس‌های اطلاعاتی که در هر حال رقیب هم هستند و هر کدام در راستای اهداف و منافع متفاوت و گاهی متضاد حرکت می‌کنند، کار ساده‌ای است؟ اگر چنین اتفاقی در هر زمان و در هر موردی حادث گردد، خود نشان قدرت بیشتری است.

به همین دلیل ایران هیچ ابایی نداشت که اظهار کند: ما از همه‌ی سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای همسایه و حتی غربی کمک خواستیم. با مقامات پاکستانی، افغانستانی، اماراتی و ... مکرر مذاکره نمودیم و درخواست خود برای همکاری را اعلام نمودیم، اما متأسفانه هیچ کدام حاضر به همکاری نشدند. لذا اگرچه همکاری آنان نشان از قوت دیگری است و اگر همکاری می‌نمودند با افتخار اعلام می‌شد که با همکاری سرویس اطلاعاتی کشور ... این عملیات انجام پذیرفت، اما هیچ کدام همکاری ننمودند و سرویس اطلاعاتی ایران مجبور شد به تنهایی وارد عمل شود و قدرت خود را به رخ همه‌ی سرویس‌های اطلاعاتی منطقه و جهان بکشد. خداوند موفقترشان دارد.

سوال ۲۱: خداوند در قرآن برای پیامبر و اهل بیت (ع) نیز قداستی قائل نشده است، چرا آیت الله مصباح رعایت قداست را از شروط انتقاد به ولی فقیه می‌داند؟ ممکن است این قداست غرور بیاورد!
(تهران) (۲۰ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که در بخش اول تحت عنوان پاسخ بیان گردید، در این بخش نیز معلوم نیست که نویسندگان می‌خواهند بدانند، آیا می‌توان بدون رعایت قداست به ولی فقیه انتقاد کرد؟ یا می‌خواهد به بهانه‌ی تشریح سؤال قداست اهل عصمت^(ع) را نفی کند و یا این که نظرات آیت الله مصباح یزدی را آن هم با جملات ژورنالیستی رد کند؟!

اما در هر حال پاسخ به حواشی [که به بهانه‌ی تشریح سؤال مطرح شد] بسیار واجبتر می‌نماید، چرا که با مثله کردن آیات قرآن کریم، قداست اهل عصمت^(ع) نفی شده است!

اساساً روش ایجاد و القای شبهه این است که ضمن مخلوط نمودن مفاهیمی از حق و باطل، اول صورت مسئله را غلط طرح می‌کنند و سپس بر اساس آن صورت، سؤال می‌کنند که اگر چنین است، پس چرا چنان شد؟!

نویسندگان گفته است: خداوند قداست هیچ مخلوقی را بر نمی‌تابد، اگر خداوند قداستی برای اهل عصمت^(ع) قائل بود، باید دال بر آن شواهدی در کتاب و سنت دیده می‌شد، مضافاً بر این که پنج آیه‌ی ابتدای سوره‌ی حجرات و آیات ۵۳، ۵۵، ۶۹ سوره‌ی احزاب آمده است، تماماً در نکوهش آزار و اذیت رساندن و ایجاد زحمت و دردسر فراهم کردن برای پیامبر است نه "قداست و جلالت" قائل شدن برای او! یعنی جنبه سلبی دارد نه ایجابی، نفی و نهی است نه امر و الزام(!؟) و نتیجه گرفته که همه‌ی آیات رفتاری با پیامبر^(ص) رویکرد تربیتی برای رفتار شخصی داشته است نه رابطه‌ی حکومتی!

اولاً معلوم نیست که نویسندگان این ادعاها و این برداشت‌ها و تفسیر به رأی‌ها را از کجا آورده است؟! ثانیاً چه کسی گفته که اگر خداوند متعال به مؤمنین فرموده است که چنین یا چنان رفتاری داشته یا نداشته باشید، جنبه‌ی سلبی دارد نه ایجابی و نهی است نه امر! ثالثاً کدام «نهی» است که جنبه‌ی «امری» ندارد. چه تفاوتی است میان «امر» به این که چنان کن با «امر» به این که چنان نکن [که آن را نهی می‌خوانیم] وجود دارد؟ و نهی نیز ایجابی است.

وانگهی، اگر خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی الحجرات فرموده است که ای مؤمنین در هیچ امری از خدا و رسول پیشی نگیرید. چرا ما باید فرض کنیم که مربوط به امور شخصی یا رفتار تربیتی اشخاص است؟! چرا از معنای آیه همان چیزی که در ظاهر و باطنش پیداست را نفهمیم، که می‌فرماید: در هیچ امری [اعم از شخصی، اجتماعی، سیاسی، حکومتی، اقتصادی، اجتماعی و ...] از خدا و رسول پیشی نگیرید. منم، منم، نکنید. مکتب‌سازی نکنید. قرائت جدید راه نیاندازید. تفسیر به رأی نکنید. و گمان نکنید که شما از خدا و رسول بیشتر می‌دانید. و البته همان طور که شاهدید، خطاب آیه به مؤمنین است، چون به غیر از مؤمنین کسی به خدا و رسول اعتقاد درست و کاملی ندارد که این معانی را درک کند. مضاف بر این که چرا درنیابیم که این دستور همان بیان قداست است؟! چه تقدسی از این بالاتر که خداوند دستور می‌دهد در هیچ امر از او پیشی نگیرید؟

وقتی در آیه‌ی دوم خداوند متعال بدین مضمون می‌فرماید که صدای خود را مثل سخن گفتن با یکدیگر بر او بلند نکنید و از واژه‌ی «لا ترفعوا» استفاده می‌نماید و تأکید دارد که این عمل موجب حبط و از بین رفتن همه‌ی اعمال شما می‌شود، چرا نفهمیم که «صدا» فقط به اصواتی که از حلق در می‌آید گفته نمی‌شود و به هیچ پیام یا شعار دیگری اطلاق نمی‌گردد؟ چرا نفهمیم منظور این است که نه تنها صدای ظاهر حلقومی، بلکه هیچ حرف و منطق خود را رفیعتر از حرف و منطق او ندانید، چرا که او:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (النجم، ۳ تا ۵)

ترجمه: و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید به جز وحیی که به وی می‌شود نمی‌باشد * [اسراری است که] جبرئیل شدیدالقوی به وی آموخته است.

و چرا نفهمیم که این نه قداست بخشیدن، بلکه بیان قداستی است که خداوند متعال برای ایشان قائل شده است.

این ظاهر بینی و سطحی نگری، سنت وهابیون است. لابد گمان کردند که منظور از آیهی سوم که خداوند می‌فرماید: آنان که نزد او آهسته صحبت می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را به تقوا آزمایش کرده است، این است که نزد او پیچ پیچ کنند!

آیا آیات مبارکه‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (الانبیاء، ۱۰۷)» - «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ * فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (النجم، ۷ تا ۱۰)» - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (الاحزاب، ۴۵)» - «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (النساء، ۸۰)» - «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (الاحزاب، ۲۱)» ... و ده‌ها آیهی دیگر، فقط ناظر به رفتار و تربیت شخصی است؟ و بیانگر قداست ایشان نمی‌باشد؟!

آیا آیات مبارکه‌ی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا (الاحزاب، ۳۳)» و «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (الشورى، ۲۳)» و صدها حدیث به نقل از شیعه و سنی در تأویل و تفسیر آن، دلیل بر قداست اهل بیت^(ع) نمی‌باشد؟!

چه کسی گفته آیهی ۴۵ سوره‌ی الحاقه، نوعی عتاب و خطاب به رسول است؟! چرا شعور خود را به کار نمی‌اندازند تا بفهمند که این استدلالی بر وحی بودن سخنان اوست؟ چرا دقت نمی‌کنند که خداوند در آیات قبلی اتهاماتی مانند: جملات کاهنی یا شعر بودن آیات را که منشاء آن خود فرد است را نفی می‌کند و تأکید می‌نماید که آنچه او فرموده وحی نازل است که اگر چنین نبود و از خودش سخنانی می‌گفت و آنها را به ما نسبت می‌داد، رگ گردنش را می‌زدیم. پس حالا که سالم و سلامت و پر قدرت مقابل شما ایستاده، بفهمید که چنین نیست. مضاف بر این که این معنا، عین بیان قداست است، عین بیان عصمت است. وانگهی به فرض آن که خدای متعال به نبی‌اش عتاب و یا خطابی هم بکند، دلیل و مجوزی نیست که هر کسی این جسارت را به خود بدهد. مگر همگان در مقام خداوند هستند؟!

چرا این افراد «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» به چند روایت و حدیث درباره‌ی دعوت تفکرها به نقد سالم، که دال بر عقلانیت و عدالت است برای نفی «قداست» اهل عصمت^(ع) استناد می‌کنند ولی هیچ حدیث دیگری را نمی‌خوانند؟! اینها که منکر مقام قدسی پیامبر اکرم^(ص) و اهل بیت^(ع) هستند، چه خواهند گفت اگر بخوانند:

اسم خدا، نشانه‌ی خداوند است نه خود خداوند. لذا مخلوقات او نشانه‌ها یا همان اسماء الهی هستند و اسم اعظم برترین نشانه است. موجودی که وجودش بیش از هر وجود دیگری تجلی خداوند متعال است. پس هر کجا نامی از «اسم‌الله» به میان می‌آید، اشاره به رسول خدا^(ص)، اهل بیت^(ع) و سایر وجودهای قدسی دارد. مگر نه این است که خداوند اسم‌های حسنی^۱ را به آدم آموخت و سپس به ملائک دستور داد که به او سجده کنند؟ و مگر امام صادق^(ع) در ذیل آیهی مبارکه‌ی «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا (الأعراف، ۱۸۰)» - و برای خدا اسم‌های نیکو است، پس با آنها او را بخوانید.» نفرمود: «نحن والله الأسماء الحسنى التي لا يقبل من العباد عملاً إلا بمعرفةنا - والله که آن اسمای حسنی^۱ (نشانه‌های برتر) ماییم، که عمل هیچ یک از عباد مقبول نمی‌افتد مگر به [نسبت] شناختی که از ما دارند؟»

آیا به دنبال قداستی بیش از این می‌گردند؟! چطور شد به چند روایت که فرموده‌اند: اگر انتقادی از ما دارید، آزادانه بگویید، با ما مصنوعی (ریاکارانه، منافقانه، ظاهرصلاحانه و ...) برخورد نکنید استناد می‌کنند تا «قداست» را نفی کنند، اما نمی‌خوانند که پیامبر اکرم^(ص) در روز غدیر (به سند شیعه و سنی) فرمود:

«معاشر الناس! أنا صراط المستقيم الذي أمركم باتباعه ثم عليّ من بعدى، ثمّ ولدى من صلبه أئمه يهدون بالحق و به يعدلون - ای انسانها! منم صراط مستقیم. آن کسی که به تبعیت از او امر شده‌اید و پس از من علی و سپس امامانی که فرزندان او هستند و به سوی حق هدایت می‌کنند و عدالت با آنها بر پا می‌گردد.» (خطبه غدیر)

آیا این قداست نیست و این امور به رفتارهای شخصی برمی‌گردد. و منظور از برپایی عدالت مثلاً در خرید نان برای شکم شخصی یا توزیع عادلانه‌ی آن در خانواده می‌باشد؟! چه خواهند گفت، اگر حدیث امام رضا (علیه‌السلام) را بخوانند که فرمود:

«بالامام تمام الصلاه و الزكاه و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفیء و الصدقات و إمضاء الحدود و الاحكام و - کامل شدن نماز و زکات و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله‌ی امام است. امام است که حلال خدا را حلال و حرامش را حرام نماید و حدود خدا را به پا دارد و از دین خدا دفاع کند و ...» (اصول کافی، ج ۱، کتاب الحج، ص ۲۸۶)

آیا این روایات بیان قدسیت نیست و مسائل زکات، حج، جهاد، نگهداری مرزها و ...، مسائل حکومتی نمی‌باشد و اطاعت از امام در همه‌ی این موارد واجب شمرده نشده است؟! آیا خداوند فرموده در مسائل و رفتارهای شخصی از وحی و پیامبر (ص) و ولات امر اطاعت کنید، اما در مسائل اجتماعی، سیاسی، حکومتی و ...، از هر که دلتان خواست اطاعت کنید؟!

آیا آیات کریمه‌ی:

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران، ۳۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد، ۳۳)

و ده‌ها آیه دیگر که به اطاعت محض از پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد و او را در آیه‌ی مبارکه‌ی «التَّيِّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (الاحزاب، ۶)، از مؤمنین به خودشان نزدیکتر می‌خواند، بیان قداست نیست و امر به اطاعت از رسول (ص) فقط در امور شخصی است و این آیات فقط برای تربیت اعراب جاهلیت در برخورد حضوری با پیامبر (ص) بوده است؟!

باید دقت شود که این فقط «وهابیت» است که نفی عصمت، قداست، اولویت، حیات، شفاعت و ... پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) را مقدمه و لازمه‌ی نفی دین می‌داند که او دنبال می‌کند و به همین سبب منکر آنهاست و به خاطر وابستگی به انگلیس، آیات را ایجابی ندانسته و نیز به روابط شخصی محدود می‌کند.

جالب است همین جنابان وقتی می‌خواهند در افکار مسلمین انحراف ایجاب کنند، حتی شیطان را نیز به این بهانه که نامش در قرآن آمده است مقدس می‌شمرند و برای تطهیر او، انکار و استکبارش را اجباری و اراده‌ی الهی می‌نامند، اما نوبت به پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) که می‌رسد، منکر هر گونه قداست و ضرورت اطاعت در همه‌ی فرامین فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... می‌گردند!

در تبیین و تثبیت حقد و کینه و دشمنی این تحریف کنندگان همین بس که مصداق بیان مبارک حضرت امیر (علیه‌السلام) «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قِيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شِيرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ - "امر به معروف و نهی از منکر" را ترک مکنید که اشاراتان بر شما ولایت می‌کنند، سپس (برای دفع شر آنها) دعا می‌کنید، اما هرگز دعایتان مستجاب نمی‌شود. (نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷)، را حمله به نظام و ولی‌فقیه گرفته‌اند، اما در مقابل شیاطین بزرگ و کوچک خارجی و داخلی، سازمان‌های جاسوسی و ضدجاسوسی، افکار انحرافی و وابسته ... و مفسد و مظالم مهلک فرد و جامعه ساکت و تسلیم و خاضعند و اگر متذکرشان شوید، احیاناً آیه‌ی مبارکه‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را برای شما قرائت می‌کنند. آیا خود اینان همان منکرهایی نیستند که اگر مقابلشان نایستیم، زمینه برای ولایت شرور بر سر مسلمین مساعد می‌گردد؟

لذا، هر فردی که احترام خود را هتک ننماید، به حد خود مقدس است، چه رسد به فرد عالم، مؤمن، متقی و چه رسد به «ولی فقیه». پس سخن آیت الله مصباح یزدی مبنی بر این که در انتقاد باید «قداست و جلالت» رعایت شود، سخن درستی است و منحصر به ولی فقیه هم نیست. حالا یک عده خوششان نمی‌آید، نیاید. (پس جواب فقط همین سه خط بود).

مابقی سخنان حاشیه‌ای و گریز به دیدار ایشان با آقا تا مسئله‌ی NGO و وبلاگ‌نویسی‌ها و به رخ کشیدن انتقاد از واترگیت یا افتضاح مونیکا و ... و از همه خنده‌دارتر وصل آنها به آیات کریمه، احادیث و تاریخ اهل بیت^(ع) و در نهایت نفی ضرورت رعایت احترام و قداست هر کسی در موقف و روش بیان انتقاد، همه گریزهای بی‌منطق و بی‌ربط است که صرفاً به درد جو سازی می‌خورد.

اشاره شد که ممکن است «قداست بخشی» غرور بیاورد! سؤال ما این است که حال به خاطر این امکان چه باید بکنیم؟! آیا باید حرمت شکنی کنیم تا مبدا غروری به کسی دست دهد؟ آیا باید در انتقاد بی‌تربیت و فحاش باشیم تا غروری دست ندهد؟!

هر کاری و هر رفتاری ممکن است در کسی موجب غرور شود. ممکن است شما مجرمی را به زندان بیاورید و زندان موجب غرور او شود، آیا در اینجا هم می‌گویید که پس به زندان نیاوریم؟!

اگر کسی می‌خواهد انتقاد کند، با رعایت همه‌ی شرایط انتقاد و حفظ همه‌ی حقوق، ادب و احترام خود و طرف مقابل انتقاد کند. آیا می‌تواند بگوید که من باید حرمت شکنی کنم، تا مبدا به او غروری دست دهد؟! آیا این انتقاد است، یا حيله؟!

پس معلوم است که منظور از سؤال، «امکان و جواز انتقاد از ولی فقیه» نیست، بلکه سؤال می‌کنند تا ببینند آیا می‌توانند از پاسخ مثبت یا منفی، بهانه‌ای به دست آورند تا فتنه و توطئه و حرمت شکنی و ... کنند؟!

در خاتمه لازم است اشاره شود که جنابان نگران نوع احترام و چگونگی ابراز محبت و اردات آیت‌الله مصباح یزدی در دیدار با ولی فقیه نباشند. هر کسی در دیدار با مراد خود همین رفتارها را دارد. بوسیدن دست و پا که چیزی نیست، انسان همه‌ی دارایی و حتی جان خود و نزدیکانش را فدای محبوب می‌کند. همان گونه که اگر محبوبش خدا و رسول و ائمه باشند، در راه آنان به جبهه رفته و شهید می‌شود و یا شهید می‌دهد و اگر محبوبش نفس، قدرت و پول باشد، حتی جان هزاران نفر زن و کودک و پیر و جوان را در فلسطین، عراق، افغانستان و ... قربانی محبوب می‌کند و باکی هم از ناخوشایندی و «انتقاد» جهانیان ندارد.

این سنت الهی است، کسانی که با دست امیرالمؤمنین^(علیه السلام) (امام حق) بیعت نمی‌کنند، عاقبت ناچار می‌شوند که با شصت پای حجاج بن یوسف [با بوسیدن] بیعت کنند. چنانچه شاهدیم خود فروختگان، نه تنها دست و پای اربابان آمریکایی، انگلیسی و اسرائیلی خود را با جان و دل، با فهم و ادراک، با قلم و بیان و با اظهارات مستقیم، از دور هم می‌بوسند، بلکه آویزان نوکرهای دست چندم آنها و از جمله بوق‌های تبلیغاتی آنان و دلارشان نیز هستند.

سوال ۲۲: چرا امام علی (ع) به دختران جوان سلام نمی نمودند و چرا این امر از نظر مراجع مکروه است؟
(تهران) (۲۶ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به طور حتم این طور نبوده که مثلاً اگر آن حضرت در جمعی از دختران یا بانوان جوان وارد می شدند، ابتدای به سلام نمی کردند، بلکه احیاناً اگر به صورت منفرد یا جمع های کوچک دو یا سه نفری مواجه می شدند، ابتدای به سلام نمی نمودند [نه این که سلام نمی دادند] و این امر به خاطر حفظ حرمت بانوان در فرهنگ اسلام است.

همان طور که می دانید، از یک سو «سلام» کلید و آغاز یک مرادده و ارتباط است و به همین خاطر مستحب است که مسلمان و مؤمن در برقراری ارتباط و مرادده با مسلمانان و مؤمنین دیگر پیش قدم شود و از سوی دیگر، «سلام» کردن امری مستحب و پاسخ آن واجب است. یعنی اگر مسلمان یا مؤمنی یا هر کس دیگری [حتی کافر] خواست با شما مرادده ای برقرار نماید و به شما سلام داد، بر شما واجب است که به او پاسخ مثبت و بهتر بدهید.

بدیهی است آزادی ها و حقوقی که اسلام برای بانوان قائل شده است، در هیچ دین یا مکتبی نمونه ندارد و از آن جمله است «حریت زن» از هر گونه اجباری و نیز اختیار او در برقراری ارتباط با نامحرمان، اگرچه طرف مقابل امام معصوم^(ع) باشند.

پس با توجه به وجوب پاسخ سلام، اگر ابتدا کردن سلام به بانوان - به ویژه دختران جوان - مکروه نبود، هر کسی که به هر دختری سلام می داد، او مجبور به پاسخ بود و این اجبار به برقراری ارتباط، با جلال، مقام و عفت والای بانوان مسلمان، نه تنها سازگاری ندارد، بلکه منافات هم دارد.

فرض بفرمایید بر یک «مرد» در هر مقام یا سن و سالی که باشد مستحب است صبح که از در خانه در می آید، به تمامی همسایگان یا کسبه ای که با آنها مواجه می شود، ابتدای به سلام کند و پاسخ نیز بر همه ی آنان واجب می گردد و بدین گونه ارتباط صمیمانه و محبت آمیزی بین مسلمانان ایجاد خواهد شد. حال اگر دختر خانم جوانی صبح از در منزل خارج شود و همه ی همسایه ها و کسبه به او سلام کنند و او نیز به خاطر رعایت وجوب پاسخ سلام، مجبور شود به رغم میلش با همه سلام و علیک نماید! حتی اگر افراد فاسد به قصد و غرض به او سلام دهند، جواب سلام واجب می شود. حال آیا چنین قانونی با اصولی که اسلام برای مقام، حرمت و عفت زن قائل شده است منافات ندارد؟!

لذا خداوند متعال در شریعت مقدس و والای اسلام، ابتدا کردن به سلام به خانم های جوان را مکروه (لازم الترتیب) بیان می دارد، مگر ضرورتی باشد و مفسده ای نیز نداشته باشد.

سوال ۲۳: فرق شفا گرفتن ما [شیعیان] با کسانی که از طرق کانالهای ماهواره‌ای، چوب، سنگ و غیره شفا می‌گیرند (که من اعتقادی به آنان ندارم) چیست؟ (اسلامشهر) (۳۱ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تشیع بر این باور حقه و قابل اثبات است که هیچ مبدأ صدوری به غیر از حق تعالی «رب العالمین» وجود ندارد و به غیر از او هر چه هست، مانند انسان، محدود، فقیر و محتاج است، حتی ملائک و انبیاء و اولیای الهی علیهم السلام، چه رسد به سنگ و چوب و غیره! چنانچه وقتی به حضرت ابراهیم^(ع)، همین خورشید، ستاره، سنگ، چوب و غیره را به عنوان «رب»، یعنی صاحب اختیار، تربیت کننده امور و قادر به تصرف در همه‌ی احوال همه‌ی مخلوقات - و از جمله انسان - معرفی می‌کنند، او می‌فرماید:

«فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيَ الْإِلَهِ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (الشعراء، ۷۷ تا ۸۲)

ترجمه: (همه‌ی آنها) دشمن منند مگر پروردگار جهانیان * کسی که مرا آفریده و او هدایت می‌کند * کسی که هم او غذا می‌دهد و آبم می‌دهد * کسی که وقتی بیمار شدم شفا می‌دهد * و کسی که مرا می‌میراند و دوباره زنده‌ام می‌کند * و کسی که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را بیمارزد.

پس در هیچ امری و از جمله شفای بیماری، هیچ مبدأ صدوری به غیر از رب العالمین وجود ندارد.

اما باید دقت نمود که خداوند حکیم نیز عالم هستی و هر چه در آن هست را بر اساس علم و روابط علّی خلق نموده است. لذا قوانین بسیار علمی و متقنی بر جهان حاکم است. پس اعتقاد به پروردگار دلیل نمی‌شود که کسی بتواند و یا مایل باشد که امور از غیر طریق خودش محقق گردد. چنانچه می‌فرماید: «خداوند ابا دارد از این که کاری را به غیر از طریق و اسبابش به انجام رساند». لذا در عین حال که اسباب (هر چه که باشد)، امکان و قدرت ذاتی ندارند، به کار گرفتن آنها ضرورتی اجتناب ناپذیر است. و به همین دلیل فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که در زمره‌ی مؤمنین در آمده‌اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش درآیید و در راه او تلاش کنید، باشد که رستگار گردید.

پس انسان به ناچار برای نوشیدن آب هم به دنبال وسایل مربوطه‌اش می‌گردد، اما در عین حال می‌داند که این وسایل نیستند که او را سیراب می‌کنند، بلکه خداوند است که آب، وسایل و سیرابی را در اختیار او قرار داده است. شفای بیماری نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد و از هیچ مسلمانی پذیرفته نیست که بدون اقدام برای معالجه، مترصد بهبود خود از راه‌های دیگر باشد. اما بدیهی است که در تشیع، این وسایل و راه‌های متفاوت (مانند ماده‌گرایان)، فقط به طبیب و دارو و طبیعت خلاصه نمی‌گردد، بلکه دعا، توسل، شفاعت، صدقه، نذر و ... نیز در زمره‌ی همین وسایل است که برای برخورداری از نعمات الهی (مانند شفای بیماری)، مورد توجه قرار می‌گیرد.

اما در خصوص پاسخ گرفتن کفار از اینترنت، چوب یا سنگ و ...، لازم است دقت شود که هیچ کدام از آنها قابلیت اثربخشی در شفا و بهبودی را ندارند. بلکه در وجود مادی انسان نیز، قدرت‌های بسیار، اما محدودی وجود دارد که القا، اراده، ظن، باور و ... از جمله‌ی آنان است. پس یک کافر هم (بنا بر قاعده‌ی حکمت الهی) می‌تواند در بهبود برخی از بیماری‌های روانی یا مثلاً سردرد خود از تلقین و اراده کمک بگیرد، همچنان که می‌تواند با کشف علوم الهی در خلقت، دارویی تولید نماید و بیماری‌های جسمی خود (مثل عفونت یا ...) را بهبود بخشد. اما او [کافر] گمان می‌کند که آن چوب، سنگ، یا دارو او را شفا بخشیده است. در حالی که چنین نیست، بلکه این قاعده‌ی الهی است که مثلاً تمرکز و تلقین فلان اثر را داشته باشد و مثلاً فلان دارو، فلان تأثیر را بگذارد. اما در عین حال بیمار، شفا، دارو و ... همه در ید قدرت اوست و تأثیر آنها نیز به حکمت و اراده‌ی او صورت می‌پذیرد.

پس یکی از تفاوت‌های شیعه با دیگران در این امر، این است که شیعه بر اساس علم با واقعیت‌های عالم هستی مواجه می‌شود و از امکانات و وسایل موجود [از جمله دعا یا توسل] بهره می‌برد و هدفش نیز نیل به کمال و کمال مطلق (خداوند متعال) است، اما کافر، به دنبال ظنّ و گمان خود حرکت می‌کند! ولی جهان بر طبق ظنّ او خلق نشده است. لذا رشد نمی‌کند و به کمال نمی‌رسد و همچنان در گمان‌های نادرست خود فرو می‌رود.

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (یونس، ۶۶)

ترجمه: آگاه باشید که هر کس (و هر چیز) که در آسمان‌ها و زمین است ملک خدا است، و آنچه را مشرکان از غیر خدا پیروی می‌کنند گمان باطلی بیش نیست، کار آنها تنها حدس و تخمین است.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۴: پاسخ بهایی‌ها در ملیورن را به رغم برخورداریشان از حمایت‌های کلان می‌دهیم، اما با روحانی‌نماهای امثال کروبی که به حزب الله اهانت می‌کنند چه کنیم؟! (ملیورن) (۲۸ اسفند ۱۳۸۸)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تاریخ اسلام همیشه شاهد دشمنی‌های فراغنه‌ی زمان و نهادهای جاسوسی و فساد وابسته به آنان «چون بهائیت و وهابیت» بوده است و مسلمین نیز همیشه با «روحانی‌نماها»، یا به قول حضرت امام خمینی^(ع): «آخوندهای درباری» و همچنین دنیاطلبان ارزان و بی‌مقدار در کسوت روحانیت بوده و خواهد بود. کسانی که به تعبیر حضرت سیدالشهداء امام حسین^(علیه‌السلام): دین لقلقه‌ی زبانشان است. و کسانی که دینشان را وسیله‌ی دنیایشان کرده‌اند. و البته مردم آنها را می‌شناسند و فریبشان را نمی‌خورند.

ضرورت دارد که مسلمانان (به ویژه فعالان)، منفعل دشمنان و مزدوران نگردند. هدف بهائیت بیش از جذب مسلمین، مشغول نمودن آنهاست و هدف روحانی‌نماها، دنیای دنی خودشان است. لذا اگر مسلمین، انجمن‌ها و گروه‌های فعال وقت و توانشان را صرف معرفی اسلام واقعی نمایند و به روی مسلمین و دیگران راه‌های متنوع و جذاب به سوی اقیانوس بی‌پایان معارف اسلامی را هموار کنند، خود به خود نیاز به پاسخ‌گویی به هر یاوه‌ای مرتفع می‌گردد.

سایت‌های معرفی شده را با دقت مرور کردیم. ده‌ها هزار سایت و وبلاگ مشابه دیگر نیز وجود دارد که همه‌ی هم و غمشان مقابله با اسلام ناب ولایی و نظام جمهوری اسلامی ایران است! و چنانچه مشاهده می‌فرمایید هیچ حرفی به جز دروغ، ناسزا، اهانت، استهزاء و ... ندارند. و به هیچ وجه موفق نخواهند شد، چرا که این وعده‌ی الهی است:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (الصف، ۸)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با [پف] دهان‌هایشان خاموش کنند و خداوند تمام کننده‌ی نور خویش است هر چند که کافران کراحت داشته باشند (نخواهند).

اسلام عزیز حتی با قوت گرفتن خوارچ و به شهادت رسیدن امیرالمؤمنین^(ع) و با قدرت گرفتن (ظاهری) یزید و بر پا ساختن ماجرای کربلا و به شهادت رساندن امام حسین^(ع) و ...، نه تنها تضعیف نگردید، بلکه روز به روز شفافتر و قدرتمندتر شد. چرا که خط اسلام ناب ولایی با اسلام خوارچی و نیز اسلام حسینی^(ع) یا اسلام یزیدی و در شرایط امروز به تعبیر حضرت امام خمینی^(ع): «اسلام ناب محمدی^(ص) با اسلام آمریکایی» جدا شد و البته که پیروزی با جناح حق است. چرا که جناح حق، همان «حزب الله - حزب خدا» و همان «جندالله - سپاه خدا» است و خداوند خالق، قادر و متعال نه خود شکست می‌خورد و نه حزب و سپاهش. لذا به هیچ وجه غصه‌ای به دلتان راه ندهید، چون شما تکیه بر خداوند منان دارید و آنها تکیه بر ابرقدرت‌های پوشالی! و شما بندگان خالق حکیم و رحمان و رحیم هستید و آنها بندگان بی‌قدر مانند خودشان! لذا شما برترید:

«وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (ال عمران، ۱۳۹)

ترجمه: شما مسلمانان نه در کار دین سستی کنید و نه از فوت غنیمت و متاع دنیا اندوهناک باشید زیرا شما فاتح و پیروزمندترین مردم و بلندمرتبه‌ترین ملل دنیا هستید اگر در ایمان خود ثابت و استوار باشید.

«وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (یونس، ۶۵)

ترجمه: [خطاب به پیامبر^(ص) و طبعاً همه‌ی امت او] سخنانی که مشرکین (در افتخار و بالیدن به خداپانسان) می‌گویند تو را غمگین نسازد، که عزت همه‌اش از خداوند است، و تنها شنوایی و دانایی از آن اوست.

«فَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (یس، ۷۶)

ترجمه: گفتارشان تو را اندوهگین نکند چرا که ما آنچه را پنهان کنند و آنچه را عیان سازند می‌دانیم.

بر خداوند کریم توکل کرده و بدون توجه به یاوه‌های یاوه سرایان به تبلیغ اسلام ناب محمدی^(ص) مداوم و استحکام بخشید و این سایت نیز آماده‌ی پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات عزیزان می‌باشد.

سوال ۲۵: در کامنت پرسیده‌اند: کجای این دین حق است که می‌گوید زنان را بزنی و اسیران را به بردگی بگیری؟ چه جوابی باید داد؟ (تهران) ۶ فروردین ۱۳۸۹

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به ایشان (و هر کس دیگری که چنین نظراتی دارد) بفرمایید به نکات ذیل توجه نمایند:

الف - ملاک حقانیت (الهی بودن) یک دین، نظرات و خوشایندهای غیرکارشناسانه‌ی افراد نمی‌باشد.

ب - احکام اسلامی در قالب «فروع دین» مطرح می‌گردد، لذا منتقد باید ابتدا ببیند که آیا اساساً اصول یک دین و در رأس آن توحید و یکتاپرستی را پذیرفته است که اکنون راجع به فروعش بحث دارد، یا خیر؟ بدیهی است اگر کسی خداوند متعال را منکر باشد، با او سخن گفتن از احکام دین خدا بی‌مورد است. چرا که او فاعل را قبول ندارد تا راجع به فعلش بحث کند.

ج - اما اگر به خداوند متعال اعتقاد داشت و فهمید که خداوند حکیم بندگانش را هدفدار خلق نموده است، لذا پس از خلقت، آنها را رها ننموده و به سوی هدف هدایت می‌کند، پس الزاماً انبیاء را با دینی که شامل جهان‌بینی و شریعت (دین: چه باید کردها و چه نباید کردها) ارسال می‌کند، اما راجع به یک اصل فلسفی یا یک قانون حقوقی سؤال تخصصی دارد، آن وقت به او توصیه می‌گردد که در رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود تحصیل کند و اگر نمی‌تواند تقلید نماید.

سؤال درباره‌ی چرایی احکام خداوند مثل این است که کسی پرسد: چرا در حقوق بشر، حقوق مدنی، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل و ... چنین یا چنان قانونی وجود دارد؟ بدیهی است که به او پاسخ خواهند داد که بهتر است در رشته‌ی حقوق و شاخه‌ی مورد نظر تحصیلات و تحقیقات تخصصی بنمایید و یا این که مانند سایر مردم، اصول (مانند: مجلس‌ها، شوراها، ...) را پذیرفته و در فروعش تابع باشید.

چطور شد که برای یک قانون ساده در یک حرفه (مانند حسابداری، انبارداری، کتابداری و ...) چه رسد به پزشک، مهندسی، حقوق و ...) سال‌ها تحصیلات تخصصی را لازم می‌دانند و کمترین دخالت غیرمتخصص در این امور را جرم محسوب می‌کنند، اما نوبت به احکام خدا که می‌رسد، به خود اجازه می‌دهند در یک وبلاگ یا ایمیل ساده، سؤال نقدآمیز یا گاهی استهزاء کنند که چرا چنین حکمی وجود دارد؟! باید بروند تحصیل «فقه» کنند و بفهمند که چرا؟

د - در هر حال اگر خدایی باشد [که هست]، دین او - چه احکامش خوشایند ما باشد یا نباشد - حق است، و اگر خدایی نباشد [که هست]، هر چه که هست، باطل است. لذا هیچ کس نباید به هیچ کس دیگری اعتراض یا انتقاد کند و هر که هر کاری کرد، همان خوب است. (فلسفه‌ی امروز مکاتب غربی). چرا که هیچ ملاکی برای تمیز حق از باطل وجود ندارد. میل اشخاص حاکم و ملاک است و هر کسی هم میلی دارد. پس هر کس زور بیشتری داشت میل خود را بر دیگران اعمال می‌کند.

ه - اما راجع به احکامی که در سؤال مطرح شده بود. این گونه نیست که هر کسی بتواند به ظاهر آیات بسنده نموده و آن را به میل خود و هر گونه که خواست به اجرا درآورد و یا تکذیب نماید. بلکه حد و حدود و قوانینی دارد که در سنت رسول خدا^(ص) و بالتبع اهل بیت^(ع) تشریح و بیان شده است و خداوند نیز در قرآن کریم رجوع و اطاعت از اولی‌الامر را در راستای اطاعت از خود بیان و واجب نموده است.

به عنوان مثال: در قرآن کریم تصریح شده است که با فتنه‌گران آن قدر بجنگید و بکشید که ریشه‌ی فتنه کنده شود. و یا دستور داده است که پیشوایان و رهبران کفر را بکشید:

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۹۳)

ترجمه: و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه‌کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند، دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران.

«وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»
(التوبة، ۱۲)

ترجمه: و اگر سوگندهای خود را بعد از عهدشان شکستند و در دین شما طعنه زدند پس کارزار کنید با پیشوایان کفر که ایشان پای بند سوگندهایشان نیستند، شاید به وسیلهی کارزار دست بردارند.

حال آیا هر کسی می‌تواند در خیابان راه بیافتد و با هر فتنه‌گری بجنگد و یا او را بکشد؟ و یا هر کس را که نسبت به اسلام و مسلمین عهدشکنی کرد و به دین طعنه زد را از پای درآورد؟

خیر. بلکه اینها قوانین و مجازات‌هاست و اجرای هر کدام نیز اصول و فروعی دارد. مگر در زمان پیامبر اکرم (ص) هر کسی می‌توانست هر فتنه‌گر یا عهدشکن یا طعنه زننده‌ای را بکشد؟! یا مگر چون قرآن فرموده است که انگشتان دزد را قطع کنید، هر کسی سر خود انگشتان هر دزدی که به خانه‌اش می‌آمد را قطع می‌کرد؟! خیر. بلکه قانون وجود داشت و دارد، قاضی و محکمه نیز با تمامی اصول و فروعش وجود داشت و دارد. یا به عنوان مثالی دیگر، در اسلام خرید و فروش اسلحه آزاد و حلال است. اما همین اسلام، حکومت اسلامی را نیز تعریف و واجب نموده است و احکام حکومتی را واجبتر از هر واجبی برشمرده است. آیا کسی می‌تواند به بهانه‌ی آزاد و حلال بودن، به خرید و فروش اسلحه بپردازد. آیا دستگیر، محاکمه و محکوم به جزاهای متفاوت و حتی اعدام نمی‌شود؟ احکام جزای زنی که به شوهر خیانت می‌کند نیز از این قواعد مستثنی نیست. و این طور نیست که گمان کرده‌اند اسلام اجازه می‌دهد، هر مردی زنش را به هر بهانه‌ای و به هر شکل و میزانی که دلش می‌خواهد، بزند.

درباره‌ی اسیر گرفتن نیز باید دقت شود که به اسارت درآوردن زنان، مردان و حتی کودکان، طبیعت و لازمه‌ی جنگ است و در جنگ سپاه غالب، نه تنها زنان یا مردان، بلکه کشور، ثروت، ذخایر ... و حتی هویت مغلوب را به تصاحب و تملک خود درمی‌آورد. چنانچه شاهدیم امروزه نیز نه تنها در جنگ میدانی، بلکه در جنگ نرم، طی حملات سایبری، اینترنتی، صوتی و تصویری، فرهنگی و اقتصادی، همه‌ی هویت یک ملت، حتی زنان و دختران آن را تصاحب می‌کنند، اگرچه خودشان نفهمند و گمان کنند که آزاد و مستقل هستند!

البته باید اذعان داشت به رغم ادعاهای حقوق بشری، تنها دینی که احکام بسیار جامع، صحیح و منطبق با فطرت و حقوق فردی اجتماعی بشر برای «اسارت» دارد اسلام است. چنانچه رفتار پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) با اسراء، مانند آزاد کردن آنها پس از اتمام جنگ، اطعام و مراقبت کردن از آنها در دوره‌ی اسارت و ازدواج با آنها مبین آن است.

البته حکم اسیر گرفتن و میزان تملک نیز از قاعده‌ی فوق خارج نیست و حکم حکومتی می‌خواهد و این طور نیست که هر کسی هر گونه که دلش خواست رفتار کند. چنانچه در جنگ با عراق، ایرانی‌ها هیچ تعرضی به نوامیس آنها نداشتند.

سوال ۲۶: اصل عید نوروز چیست؟ و آیا در اسلام این چنین عیدی را داریم؟! و آیا پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) آن را قبول دارند؟ (عربستان) (۱۵ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر ملت وقومی ابتدا و سرآغازی را برای شمارش تقویم سال خود در نظر گرفته است. به عنوان مثال بسیاری از ملل جهان اول ژانویه را سرآغاز شمارش تقویم سال قرار داده‌اند و بسیاری دیگر مانند برخی از کشورهای عربی، اول محرم را ابتدای سال قرار داده‌اند و در قرون گذشته نیز اول ربیع‌الاول ابتدای سال عربی بود.

برخی از ملل گردش سال را بر اساس گردش ماه تعریف کرده‌اند که سال آنها «قمری» است و برخی دیگر نیز سال را بر اساس گردش خورشید به شمارش در می‌آورند که به سال آنها «شمسی» اطلاق می‌گردد. البته چه بر اساس گردش خورشید و چه بر اساس گردش ماه، باید یک مبدایی نیز برای شمارش سال‌ها تعیین گردد که اغلب کشورهای مسیحی، روزی را به عنوان سالروز میلاد حضرت مسیح تعیین کرده‌اند، لذا تاریخشان «میلادی» نام گرفته است و اغلب کشورهای اسلامی مبدأ شمارش تاریخ خود را سالروز هجرت پیامبر اکرم (ص) تعیین کرده‌اند که سال آنها نیز «هجری» نامیده می‌شود. پس اگر سال آنها بر اساس گردش ماه باشد «هجری قمری» و اگر مانند ایران بر اساس گردش خورشید باشد، «هجری شمسی» نامیده می‌شود. بسیاری از ملل جهان، متناسب طبیعت، ابتدای سال را آغاز بهار که طبیعت نیز نو می‌شود و حیات جدیدی آغاز می‌گردد قرار داده‌اند که به آن «نوروز» گفته می‌شود. البته ایرانی‌ها قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین ملتی هستند که «نوروز»، یعنی سر آغاز فصل بهار را شروع تقویم سال خود قرار داده‌اند.

آغاز سال با جشن و سرور، که به آن «عید» می‌گوییم، یک سنت ملی است نه دینی. لذا ضرورتی ندارد که حتماً در اسلام بدان توجه شده باشد و پیامبر اکرم (ص) یا اهل بیت (ع) درباره‌ی آن موضعی اعلام نموده باشند. لذا در سنت‌های ملی کشورهای متفاوت، مانند: روز استقلال، روز مادر، روز طبیعت، روز کارگر و ...، باید توجه داشت که آیا منافات یا ضدیتی با اسلام دارد یا خیر؟ پس اگر منافاتی نداشته باشد، از نظر اسلام نیز پذیرفته است.

البته لازم به یادآوریست که بین حضرات اهل عصمت (ع)، فقط وجود مبارک و مقدس حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) به ایران تشریف آوردند. لذا مردم مسلمان و شیعه، رسم و سنت ایرانیان مبنی بر قرار دادن ابتدای بهار برای آغاز تقویم سال و برپایی جشن و سرور «عید» به همین مناسبت را به ایشان عرضه داشتند و ایشان نه تنها منعی بر آن ننهاده‌اند، بلکه بسیاری از سنت‌های مردم در چنین روز و عیدی (مانند: صله‌ی ارحام، دید و بازدید، عیدی دادن و ...) را ارج نهاده‌اند، و دعای معروف «تحويل سال نو» را به ایرانیان آموختند. لذا در تاریخ مستند است که شخص ایشان (ع)، مانند سایر ایرانیان در روزهای عید پذیرای بازدیدکنندگان بودند. رجال، تجار، علما و سایر مردم به دیدن ایشان می‌آمدند و برخی نیز هدایای بسیاری تقدیم می‌کردند و ایشان نیز به بازدید دیگران و از جمله فقرا و مستمندان می‌رفتند و این هدایا را بین آنها تقسیم می‌کردند.

البته روایات بسیاری درباره‌ی نوروز وجود دارد. مانند این که خلقت حضرت آدم (ع) در نوروز بوده است - در بهار بسیار یاد قیامت کنید، همان‌طور که طبیعت زنده می‌شود، در قیامت نیز انسان‌ها زنده و محشور می‌شوند - خود را در معرض بادهای بهاری قرار دهید که چنانچه طبیعت را زنده و جوان می‌کند، بدن شما را نیز جوان می‌کند و خود را در معرض بادهای پاییزی قرار ندهید که چنانچه سبب خزان آنها می‌شود، بدن شما را نیز پیر می‌کند و

در جمع‌بندی توجه داشته باشید که هیچ سنت ملی، جشن، سرور و عیدی از نظر اسلام مردود نیست، مگر آن که با آموزه‌های اعتقادی و دینی منافات داشته باشد و هیچ رفتاری نیز ممدوح نیست، مگر آن که منطبق بر دین مبین اسلام باشد. البته «عید»‌های دینی و مذهبی مثل «عید فطر»، «عید قربان» یا «عید غدیر» یا سالروز میلاد پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) [که البته شخص آنها سالروز میلاد خود را عید اعلام نموده‌اند] برای همه‌ی مسلمانان و شیعیان عید است و در نهایت آن که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «عید آن روزی است که در آن گناهی مرتکب نگردید».

سوال ۲۷: به ما آموخته‌اند که عید نوروز متعلق به مجوس‌ها است و اسلامی نیست و ما نباید به عادات مجوس‌ها و کفار عمل کنیم! پاسخ چیست؟ (عربستان) (۱۵ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است به نکات ذیل کاملاً توجه فرمایید:

الف - چنانچه در پاسخ سؤال قبلی بیان گردید، اقوام مختلف در سرتاسر جهان آئین‌ها و سنت‌هایی داشته و دارند و اسلام عزیز که جهانیان را به دین مبین اسلام دعوت می‌نماید، نه تنها هیچ داعیه‌ای ندارد که سنن اقوام را منتفی نموده و برچیند، بلکه رعایت آن دسته از سننی که منافاتی با اوامر الهی ندارد را لازم برمی‌شمرد. چنانچه شاهدیم اسلام پس از ظهور، بسیاری از سنن اعراب جاهلیت، از جمله ماه‌های سال یا حرمت ماه‌های حرام را رعایت نمود. و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز در نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌نویسد: «آیین پسندیده‌ای را تغییر نده که بزرگان امت به آن صورت رفتار کرده و به وسیله‌ی آن مردم را در کنار هم جمع کرده‌اند.»

ب - هر قومی برای خود تقویمی دارد که هیچ یک از این تقویم‌ها توسط انبیای الهی^(ع) ابلاغ نشده است. بلکه خداوند متعال در قرآن کریم (آیات ذیل) می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس، ۵)

ترجمه: او کسی است که خورشید را دارای روشنایی نمود و ماه را نورانی کرد، و برای ماه در مسیرش منزل‌هایی قرار داد (تا در هر شب در يك نقطه آسمان باشد، از آفتاب دور و سپس به آن نزدیک شود) تا شما عدد سال‌ها را بدانید (و حساب روز و ماه را در دست داشته باشید) خدا این نظام را جز به حق نیافریده، و این آیات را برای مردمی که می‌خواهند بدانند شرح می‌دهد.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلَهُ الظُّلُمَاتُ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلنَّوَّارِ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُحْسِنِينَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُفْسِدِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُتَّقِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُجْرِمِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْكَافِرِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُتَّعِبِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُتَّعِبِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُتَّعِبِينَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَةً لِّلْمُتَّعِبِينَ» (الإسراء، ۱۲)

ترجمه: و ما شب و روز را دو آیت و نشانه‌ی قدرت خود قرار دادیم آن گاه از روشنی آیت شب کاستیم و آیت روز را تابان ساختیم تا شما در روز روزی حلال از فضل خدا طلب کنید و تا آن که شماره‌ی سال‌ها و حساب اوقات را بدانید و هر چیز را مفصل بیان کردیم.

لذا ملل‌های مختلف سنوات خود را یا بر اساس گردش ماه شمارش می‌کنند که «سال‌های قمری» نامیده می‌شود و یا بر اساس گردش خورشید شمارش می‌کنند که «سال‌های شمسی» نامیده می‌شود.

ج - مگر آغاز سال یهودیان و مسیحیان در اولین روز ژانویه را حضرت موسی^(ع) یا عیسی بن مریم^(ع) وضع نموده‌اند و مگر قرآن کریم یا پیامبر اکرم^(ص) ماه‌های عربی (محرم، صفر ...) را وضع نموده و دستور داده‌اند که اول سال باید روز اول محرم باشد؟! چرا در این مورد نمی‌گویند که این ماه‌های قمری از سنن جاهلیت پیش از اسلام است؟!

تاریخ نشان می‌دهد که جشن اول سال اعراب در دهه‌ی اول محرم، سال‌ها پس از فاجعه‌ی کربلا آغاز شد تا مسلمانان مجبور شوند دهه‌ی اول محرم را به سنت یزید و یزیدیان جشن بگیرند.

در هر حال هیچ پیامبری برای امتش ماه‌های سال و تاریخ آغاز سال را تعیین ننموده است و هیچ پیامبری جشن و سروری که با احکام الهی منافاتی نداشته باشد را تحریم ننموده است، چرا که چگونگی شمارش ماه یا سال، و یا جشن گرفتن در آغاز سال، نقشی در دینداری مردم ندارد. بلکه اگر در این ایام و مراسم، اوامر الهی را به قصد قربت انجام دهند، پاداش می‌گیرند و اگر مرتکب حرامی شوند و توبه نکنند، به کیفر می‌رسند. چنانچه در هر جشن یا سنت و رفتار دیگری چنین است.

د - تاریخچهی مبدأ سال قرار دادن روز اول بهار توسط ایرانیان باستان، نه تنها به هزاران سال قبل از پیدایش مجوس یا همان زرتشت برمی‌گردد، بلکه بنا به اقوال و مستندات تاریخی، به قبل از شکل‌گیری کشوری به نام ایران می‌رسد. در حالی که تاریخ پیدایش زرتشت و سپس مجوس، به سده‌ی ۷ و ۸ پیش از میلاد می‌رسد. مورخان تاریخ جشن‌های نوروز را به هزاران سال قبل از آن نسبت می‌دهند.

بنا به اقوال تاریخی، انسان از نخستین ادوار زندگی اجتماعی، متوجه بازگشت و تکرار رویدادهای طبیعی گردید و چون به کشاورزی مشغول شد، معین نمودن فصول کاشت و برداشت برایش ضروری گردید. ابتدا گردش تکراری «ماه» را مبدأ شمارش قرار داد و چون در فصول متفاوت متغیر گشت، خورشید را مبدأ قرار داد. در آن ادوار سال چهار فصل و دوازده ماه نبود، بلکه زمانی شامل ۲ فصل زمستان ده ماهه و تابستان دو ماهه بوده است و زمانی دیگر شامل تابستان هفت ماه و زمستان پنج ماهه بوده است و سرانجام وابستگی انسان به طبیعت (دامداری و کشاورزی) سبب گردید تا با چگونگی گردش ماه و خورشید آشنا تر گردد و سال را به ۴ فصل سه ماهه تقسیم نماید. و از همین‌جا تقویم ایرانی‌ها و بسیاری از اقوام دیگر غیرایرانی با آغاز قرار دادن اول فصل بهار شکل گرفت و به تقویم «دهقانی» مشهور گردید.

ه - زرتشتیان و مجوس‌ها نیز مانند سایر قبایل و اقوام ایرانی و غیرایرانی، روز اول بهار را سرآغاز سال نو قلمداد نمودند و در چنین روزی ضمن جشن و سرور ملی، به انجام آداب عبادی خود می‌پرداختند. اما بعدها، برای خود تاریخی ساختند که چون هیچ سندیتی ندارد، به تاریخ اساطیری ایران معروف گردیده است. در این تاریخ اساطیری (تخیلی) آمده است که دهقانان ایرانی از دوران باستان، نوروز را به عنوان «روز نو» و آغاز حیات دوباره‌ی طبیعت جشن می‌گرفتند و در زمان حکومت سلسله‌ای به نام «پیشدادیان»، پادشاهی به نام «جمشید»، این جشن دهقانی را به جشن سراسری ملی مبدل نمود. البته همان‌گونه که بیان شد، این تواریخ اساطیری و تخیلی بوده و سندیتی برای آن وجود ندارد. ولی مشخص است که مبدأ سال قلمداد نمودن روز اول از فصل بهار، به سده‌های بسیار دورتر از پیدایش زرتشت برمی‌گردد و ربطی به زرتشتیان یا مجوسیان ندارد.

و - مجوسی‌ها همان مؤبدان زرتشتی هستند و بسیاری از مفسرین با استناد به آیه‌ی ذیل، معتقدند که آنها اهل کتاب بوده و کافر نیستند، چرا که آیه‌ی مبارکه‌ی ذیل نام آنها را پس از مؤمنین، در ردیف اهل کتاب آورده و سپس مشرکان را جداگانه نام برده است:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِّينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (الحج، ۱۷)

ترجمه: کسانی که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئی‌ها و نصاری و مجوس و کسانی که شرك آوردند، خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می‌نهد، و از هم جدایشان می‌کند که خدا به همه چیز گواه است.

در تاریخ ذکر شده که زرتشتیان اهل کتاب بودند و مجوس‌ها، مؤبدان زرتشتی و خادمان معبد بودند. اما شبی کتاب آسمانی آنها (که در آن دوره فقط یک نسخه بوده و معلوم نیست که به صورت نوشتار روی پوست بوده یا حکاکی روی سنگ یا لوح و ...) مفقود می‌گردد و مؤبدان طی ادوار بعدی، مذهب مجوس را تأسیس نموده و مدعی می‌شوند که این همان آئین زرتشت است و آداب پلیدی چون ازدواج با مادر و خواهر را رواج می‌دهند!

ز - در هر حال از یک سو «نوروز» یا عید گرفتن در چنین روزی ربطی به آنها ندارد و این خداوند است که در چنین روزی به طبیعت حیاتی تازه می‌بخشد و نه مجوس‌ها یا ایرانی‌ها یا هر قوم و قبیله‌ی دیگری، و از سوی دیگر اسلام نیز با سنن اقوام - مادامی که با دین و فطرت منافات نداشته باشد - مخالفتی ندارد.

باید از این دسته شبهه افکنان که اغلب «وهابی» هستند سؤال نمود که آیا پیامبر اکرم (ص) فرمودند که سالروز تولد مرا جشن بگیرید؟! آیا ایشان فرمودند که دهه‌ی اول محرم را جشن بگیرید؟! اینان که حتی برای سالروز تولد نامیمون خود و سلاطینشان جشن و سرور برقرار می‌کنند!

ح - چنانچه بیان شد از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) روایات بسیاری در بزرگداشت نوروز نقل شده است و امام رضا (علیه السلام) نیز نه تنها رسمیت این عید ملی را نفی نمودند، بلکه برای تحویل سال نیز دعایی آموختند و خود نیز به آداب پسندیده آن عمل می نمودند. پس اگر نوروز یا عید گرفتن در آن از آداب مجوس یا کفار بود، قطعاً آنان خود عمل ننموده و دیگران را نیز منع می نمودند.

ط - به عنوان حسن ختام و نیز تبرک و عیدی نوروز ۱۳۸۹ چند روایت هدیه می گردد:

«امام صادق (ع) در روز نوروز فرمود: هنگامی که نوروز شد، غسل کن و لباس پاکیزه بپوش و خودت را خوشبو ساز و آن روز را روزه بدار. پس هنگامی که نماز ظهر و عصر و نافله های آن را به جای آوردی، نمازی چهار رکعتی (به ترتیبی که ایشان بیان می دارند) اقامه کن ...». (شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در «مصباح المتهدد»)

علامه سید بهاءالدین علی بن عبد الحمید، با سند خود از مُعلی بن خنیس نقل کرده است که: «روز نوروز، همان روز است که پیامبر (ص) در غدیر خم برای امیرالمؤمنین (ع) بیعت گرفت و مسلمانان به ولایت وی اقرار کردند. خوشا به حال آنان که به این بیعت، استوار ماندند و وای بر آنان که آن را شکستند. و این، همان روزی است که پیامبر (ص) علی (ع) را به منطقه جَنّیان روانه ساخت و از آنان عهد و پیمان گرفت. و همان روز است که علی (ع) بر نهروانیان پیروز شد و ذوالثدیه (صاحب پستان) را به قتل رساند. و همان روز است که قائم ما و صاحبان حکومت، ظهور می کنند و خداوند او را بر دجال پیروز می گرداند و دجال را در زباله دان کوفه به دار می آویزد. ما در هر نوروز، امید فرج داریم؛ چرا که نوروز از ایّام ماست که پارسیان آن را پاس داشتند و شما آن را تباه نمودید.

همچنین پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل، از خداوند خواست که گروهی چند هزار نفره را که از بیم مرگ، دیار خویش را ترک گفتند و گرفتار مرگ شدند، زنده سازد. خداوند بر آن پیامبر وحی فرستاد که بر محل گورستان آنان آب بپاشد. پیامبر در روز نوروز، چنین کرد. سپس زنده شدند و تعدادشان سی هزار نفر بود. از همین روز، پاشیدن آب در نوروز سنتی دیرینه شد که سبب آن را جز آنان که دانشی پایدار دارند ندانند و همان آغاز سال پارسیان است. معلی گوید: امام صادق (ع) این سخنان را بر من املا کرد و من نوشتم.»

(ابن فهد حلی (م ۸۴۱ق) در کتاب «المهدّب البارع»)

علامه مجلسی در کتاب «زاد العماد» از قول معلی ابن خنیس نقل کرده که امام صادق (ع) در فضیلت نوروز به حق خانه‌ی کعبه سوگند یاد کرده و عید نوروز را تفسیر و اهمیت آن را چنین بیان داشته اند:

«در عید نوروز حق تعالی در روز الست از ارواح بندگان پیمان گرفته است که او را به یگانگی بپرستند و برای او شریکی قرار ندهند. این روز اولین روز طلوع آفتاب، اولین روز وزیدن بادها و رویش گیاهان می باشد.»

علامه مجلسی در «السماءوالعالم» از امام صادق (علیه السلام) حدیثی را بدین مضمون نقل می کند:

«در آغاز فروردین، آدم آفریده شد و آن روز فرخنده‌ای است برای طلب حاجت‌ها و برآورده شدن آرزوها و دیدار پادشاهان و کسب دانش و زناشویی و مسافرت و داد و ستد. در آن روز خجسته، بیماران بهبودی می یابند و نوزادان به آسانی زاده می شوند و روزی‌ها فراوان می گردد.»

مجلسی همچنین حدیث دیگری را درباره‌ی نوروز نقل می کند که منتسب به امام کاظم (علیه السلام) است و آن این که "این روز بسیار کهن است. در نوروز خداوند از بندگان پیمان گرفت تا او را پرستش کنند و برای او شریک قائل نشوند و به آیین فرستادگان‌شان درآیند و دستورشان را بپذیرند و آن را اجرا نمایند و آن نخستین روزی است که آفتاب بدمید و بادهای باردهنده بوزید و گل‌های روی زمین پدید آمد و هم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و نیز روزی است که ابراهیم بت‌ها را شکست و هم پیامبر، علی را بر دوش خود گرفت تا بت‌های قریش را از خانه کعبه بیانداخت.»

سوال ۲۸: آیا سروش به اندازه‌ی یک دانش‌آموز هم نمی‌داند؟! دانش‌آموز که بودم از «الرحمن-۱۷» فهمیدم که زمین مسطح و ساکن نیست، چطور او نفهمیده است و این آیه را به عنوان یکی از خطاهای قرآن کریم بر می‌شمرد؟! (تهران) (۱۷ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به طور قطع سروش هم می‌داند که هر نقطه‌ی زمین نسبت به نقطه‌ای مشرق و نسبت به نقطه‌ی دیگری مغرب است و همچنین اطلاق آیه انحصار به کره‌ی زمین ندارد، پس همه‌ی کرات و سیارات مغرب و مشرق دارند، بلکه او به منظور دین زدایی مغالطه می‌کند.

مواضع سروش و ضدیت او با دین، تا آنجا که وحی را تجربه‌ی شخصی، قرآن را دارای خطا و علم پیامبر اکرم(ص) را در حد مردم معمولی زمان خودشان بداند و بدین ترتیب منکر ضروریات شده و رسماً از دین خارج شود، باید برای ما نقش «ایمان» در جهت‌دهی به علم را بیش از پیش روشن سازد.

به طور قطع سروش و امثال وی، افراد بی‌سوادی نیستند که به قول شما به اندازه‌ی یک دانش‌آموز دبیرستانی هم معلومات اولیه نداشته باشند، بلکه با علم و آگاهی کامل عناد و لجاجت می‌کنند. چرا که علم دارند، ولی ایمان ندارند.

بدیهی است اگر آدمی نسبت به خداوند متعال معرفت و ایمان پیدا نکند، قدرت‌های دیگر را به ربوبیت برمی‌گزیند. خواه این قدرت‌ها، بیرونی (مانند طاغوت‌های زمان) باشند و خواه قدرت‌های درونی (مانند هوای نفس) باشند. و انسان مطیع رب خود می‌شود و برای جلب رضایت و تقرب به او عمل می‌کند و این همان راهی است که سروش و امثال وی طی کرده و می‌کنند و برای آن که بتوانند اهداف خود مبنی بر اسلام‌زدایی در جهت رضایت معبود خود را بیشتر تحقق بخشند، نام اسلام یا اسلام‌شناسی بر سخنان غیرعلمی، غیرمستند و غیرعقلی خود می‌گذارند. که البته این روش منافقین است.

سوال ۲۹: چرا مقام معظم رهبری که از ایران خودرو (با همه‌ی ضعف‌هایش) بازدید کردند، از کشاورزی حمایت نمی‌کنند و آیا تا به حال دیداری از مناطق کشاورزی داشته‌اند؟ (تهران) (۱۸ فروردین ۱۳۸۹)

(در متن این سؤال به تصادفات و خسارات جانی و مالی هم وطنان و نیز رانت‌خواری در صنعت خودروسازی اشاره شده است).

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب است انسان قبل از جستجوی پاسخ هر سؤال، به انگیزه‌ی سؤالش توجه نماید. چرا که اگر انگیزه‌ی او به غیر از کسب اطلاع نسبت به موضوعی که نمی‌داند، چیز دیگری باشد، ادراکش به صورت ناخودآگاه یا آگاه، مقاومت نشان داده و هیچ پاسخی برای او مفید نخواهد بود.

سؤال مطروحه را نیز به دو هدف می‌توان مطرح کرد. هدف اول که قطعاً نظر شما این نیست، نقد بی‌منطق به هر دلیلی و نسبت به هر چیزی است و هیچ هدفی جز تخریب، یأس، تمسخر و ... را دنبال نمی‌نماید. لذا نه تنها مقام معظم ولی فقیه، نظام جمهوری اسلامی ایران، دولت، مجلس و ...، بلکه حتی قرآن کریم، کلام وحی و انبیاء الهی که صاحب عصمت هستند نیز از این گونه حملات ضدتبلیغی مستثنی نمی‌باشند. چنانچه حق تعالی می‌فرماید:

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، ۳۰)

ترجمه: افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت ایشان نیامد جز این که او را استهزاء کردند.

«وَلَقَدْ اسْتَهْزِئُوا بِرُسُلِهِمْ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الأنعام، ۱۰)

ترجمه: ای پیغمبر پیش از تو هم امم گذشته پیغمبران خود را مسخره و استهزاء می‌کردند، پس وبال و کیفر این عمل دامنگیرشان شد.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: چون پیامبرانشان با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند به اندک دانش خود دلخوش بودند تا وعده‌ی عذابی که مسخره می‌کردند همه را فرا گرفت.

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

برای این گونه افراد فرقی ندارد که موضوع چیست؟ اگر سیب‌زمینی یا گوجه فرنگی گران شود، می‌گویند: چرا گران شد، این مردم بدبخت چگونه بخزند؟! و اگر ارزان شود: می‌گویند چرا ارزان شد، این کشاورزان بدبخت که ورشکست می‌شوند؟! اگر باران نیارد، می‌گویند: قهر خدا گرفته و خشکسالی آمده است و اگر باران نیز می‌گویند: قهر خدا گرفته و بسیاری از کشاورزی‌ها نابود شده است!

اگر یک کارخانه‌ی تولید خودرو را به خاطر عدم دستیابی به تکنولوژی برتر، تولید ارزانتر، توزیع عادلانه‌تر و ... تعطیل کنند، خواهند گفت: پس این همه کارگر و خانواده‌های آنها چه کنند؟! واردات بی‌رویه می‌شود! ارز مملکت خارج می‌گردد! تولید ناقص بسیار بهتر از عدم تولید و وابستگی به کالای خارجی است ...! و اگر آن را تقویت کنند تا مراحل تکاملی خود را طی کند، خواهند گفت: برای چه یک چنین کارخانه‌ی فشلی را تقویت

می‌کنند؟! لابد بخور بخور دارند ...! و خلاصه این گروه را هیچ کار و استدلالی قانع نمی‌نماید و حتی در محشر به خداوند اعتراض می‌کنند که اگر تو چنین نمی‌کردی، چنان نمی‌شد!

هدف دوم: طرح سؤال ذهنی برای یافتن پاسخ درست است. این گروه حتی اگر به خداوند متعال نیز شک کنند و در پی یافتن حقایق باشند، در نهایت پاسخ خود را خواهند یافت و به فلاح می‌رسند.

اینک از همین زاویه و با همین نگاه به سؤال مطروحه پاسخ داده می‌شود:

الف - تولیدات یک کشور و به ویژه تولید کالاها یا محصولات یا مصنوعات استراتژیک، اگرچه ضعیف باشند، تا وقتی نیاز وجود دارد و اشتغال ایجاد نموده و بازدهی مطلوب دارند، نباید تعطیل شده و یا مورد بی‌توجهی قرار گیرند. بلکه باید با توجهات بیشتر رشد کرده و به حد مطلوب برسد.

ب - بیش از ۹۸٪ خسارات مالی و جانی هم وطنان عزیز در رانندگی، به خاطر ضعف فرهنگ رانندگی و ترافیک است و کمتر از ۲٪ آن متوجه نقص فنی در ساخت خودروها یا جاده‌ها می‌باشد. حال چرا ما باید استدلال کنیم که چون نرخ تصادف و خسارات جانی و مالی آن در ایران به مراتب بیش از بسیاری از کشورهای جهان است، پس لابد کارخانجات خودروسازی اهمال می‌کنند، لذا باید مورد قهر قرار گیرند؟! چرا به جای نقد بازدید یک مقام از یک کارخانه، فرهنگ رانندگی خودمان را زیر سؤال نبرده و مورد نقد و اصلاح قرار نمی‌دهیم؟! مگر همه تصادفات با خودروهای ساخت داخل حادث می‌گردند؟! آیا خودروهای مطرح جهان مانند: مرسدس، بی‌امو، تویوتا و ... در ایران و با رانندگی ایرانی و یا در خارج تصادف نمی‌کنند؟! آیا با توجه به رقم بالای تصادفات این خودروها، بهتر نیست تا پیشنهاد دهیم آنها را تعطیل و تولیدشان را متوقف کنند؟!

ج - منکر احتمال بروز تخلفاتی مانند «رانت‌خواری» که نه فقط در صنعت خودروسازی، بلکه ممکن است حتی در کشاورزی، داروسازی، ریسندگی و بافندگی، مسکن، صادرات و واردات و ... پیش آید نیستیم، اما چه باید کرد؟ باید خودمان را اصلاح کنیم یا کل کشور را به این بهانه و به نفع سوداگران سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی تعطیل کنیم؟! مگر مفسدین اقتصادی خرد و کلان از آسمان آمده‌اند و یا حتماً دولتی هستند؟! و مگر یک کارمند مفسد در بدنه اجرایی کشور، از آحاد همین ملت نیست؟ مگر مقابل هر رشوه‌گیرنده‌ای، یک رشوه دهنده‌ای وجود ندارد؟!

آیا همه‌ی ضعف تولید ما در صنایع متفاوت و حتی ارائه‌ی خدمات، ناشی از ضعف در تکنولوژی است و یا ضعف در تعهدپذیری افراد؟!

د - آنچه در اخبار از ملاقات‌ها یا بازدیدهای مقام معظم ولی فقیه منتشر می‌گردد، فقط صورت کار است و ضرورتی ندارد که همه‌ی عملکرد ایشان در تذکرات، توبیخ‌ها و پیگیری‌ها در رسانه‌ها پخش شده و مورد سوءاستفاده‌ی بدخواهان قرار گیرد.

ه - به رغم اطلاع از بازدیدهای مستقیم و ارتباطات کلان و گسترده‌ی غیرمستقیم مقام معظم ولی فقیه با اقشار و اصناف متفاوت (دانشگاهی، هنرمند، صنعتی، کشاورز، نخبه، عوام و ...)، چرا به خود می‌باوریم که ایشان بازدید نداشته‌اند؟! مضافاً بر این که شما به عنوان یک فرد دانشگاهی، از تفاوت شکل بازدید یک مجموعه‌ی صنعتی با یک مجموعه‌ی کشاورزی واقفید. به عنوان مثال ممکن است از قسمت‌های متفاوت یک مجموعه‌ی صنعتی که هر یک بیانگر نقاط قوت و ضعف کشور در آن تکنولوژی است بازدید شود، اما بازدید از نقاط متفاوت یک زمین کشاورزی ده یا صد هکتاری (به جز برای شخص کشاورز) نه تنها میسر نمی‌باشد، بلکه معنی ندارد. پس نه تنها توجه به صنعت کشاورزی، روش‌های دیگری دارد، بلکه توجه به یک موضوع، به بازدید از آن خلاصه نمی‌شود. بلکه سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و پیگیری جهت اجرا شرط است.

و - به چه استنادی داوری می‌شود که ایشان از کشاورزی حمایت نمی‌کنند؟! چه کسی بیش از ایشان از همه‌ی صنوف و تولیدات علمی، صنعتی، کشاورزی و ... در کشور حمایت کرده است؟ تعریف سند چشم‌انداز بیست ساله در عرصه‌ی کشاورزی و حمایت از کشاورزان، که همه‌ی دولت‌ها موظف به اجرای آن هستند (که برخی اجرا نکردند و برخی دیگر کم و بیش اجرا کردند) چیست؟ آیا می‌دانیم و نقد می‌کنیم، یا هیچ اطلاعی نداریم، اما نقد خود را می‌کنیم؟!

در هر حال شما مطمئن باشید که توجه و حمایت مقام معظم ولی فقیه از کشاورزی، اگر بیشتر از صنعت یا صنوف دیگر نباشد، کمتر نیز نیست.

سوال ۲۰: آیا جایگاه نداشتن آزادی عقیده در نظرات علامه طباطبایی و شهید آوینی(ره) با سیره امام علی(ع) که تا خوارج دست به اسلحه نبردند مقابله نمود منافات ندارد؟ (لا) (۳۰ فروردین ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به استناد نویسنده، علامه طباطبایی فرموده است: «اگر اسلام آزادی عقیده را تأیید کند، دیگر توحید کلمه و صراط واحد چه معنی دارد؟» و شهید آوینی نیز فرموده: «حق یکی است، پس آزادی عقیده معنی ندارد».

نکته اول: آزادی عقیده، یعنی چون خداوند متعال انسان را (مانند سایر مخلوقات) مجبور نیافریده و او را پس از هدایت تکوینی در خلقت و تشریحی توسط انبیا و اولیای خود، به واسطه‌ی عقل، خرد و منطقی که به او عطا کرده است بین انتخاب اسلام، ایمان و یا کفر و شرک مخیر گذاشته است، هیچ احد دیگری نیز نمی‌تواند انسان را مجبور به پذیرش یک عقیده (در هر زمینه‌ای) مجبور نماید. پس انسان آزاد است هر عقیده‌ای که می‌خواهد داشته باشد.

نکته دوم: آزادی در عقیده، متفاوت است با مشروعیت و معقولیت یک عقیده. این که انسان آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد، سبب نمی‌شود که به اتخاذ هر عقیده‌ای، اگرچه کفر و شرک، مجاز باشد و هیچ فرقی نکند که او چه عقیده‌ای دارد؟! اگر چنین بود که خداوند متعال نه انبیاء را گسیل می‌داشت و نه بر توحید و ایمان تأکید می‌نمود و نه بازخواستی می‌کرد و نه اساساً بهشت و جهنمی می‌آفرید. حساب و کتاب، عقاب و ثواب دال بر آن است که: اگرچه شما را بر عقیده‌ای مجبور نکردند و مختار و آزاد هستید که هر عقیده‌ای داشته باشید، اما عواقب آن به خودتان برمی‌گردد و باید پاسخگوی آن باشید.

سخنان مرحوم علامه آیت‌الله طباطبایی، شهید آوینی و دیگر اساتید به همین معنا برمی‌گردد. یعنی آزادی را به معنای مشروعیت گرفتن خطاست. وقتی حق یکی است و خدای واحد و احدی وجود دارد که عقل نیز آن را تأیید و تأکید کرده و می‌پذیرد، دیگر «آزادی» به این معنا که من می‌توانم به او ایمان بیاورم و یا کفر ورزم و هیچ فرقی نمی‌کند، معنا ندارد. یا اگر انسان مختار باشد که هر عقیده‌ای را پایبند شود و به هر راهی که دلش خواست برود و در نهایت نیز هیچ عواقب سوئی دامن‌گیرش نگردد، دیگر گسیل انبیاء و دعوت به توحید و صراط مستقیم بی‌معنا می‌شود.

نکته سوم: و اما در خصوص رفتار امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مقابل خوارج که تا آنها دست به شمشیر نبردند حضرت با آنها نجنگید، دلیلی بر آزادی عقیده به معنایی که ذکر شد نمی‌باشد.

اولاً دقت شود که «آزادی عقیده» با «آزادی عمل» بسیار متفاوت است. هر کسی در اتخاذ هر عقیده‌ای آزاد است، ولی آزاد نیست که به تناسب عقیده‌ی خود عمل نماید و این معنا اختصاصی به اسلام ندارد، بلکه همه جا و در هر زمینه‌ای چنین است. به عنوان مثال: ممکن است کسی نه تنها به خدا و معاد، بلکه به هیچ اخلاقیاتی عقیده نداشته باشد. او آزاد است و می‌تواند که عقیده نداشته باشد اما آیا آزاد است و می‌تواند که بر اساس عقیده‌ی خود، دزدی کرده یا مرتکب تجاوز و قتل شود؟ چرا در رعایت قوانین مدنی، هیچ کس معتقد به آزادی (به آن معنا) نیست؟!

بدیهی است که هر کسی می‌تواند در هر موردی هر عقیده‌ای داشته باشد، اما نمی‌تواند به هر شکلی که خواست به عقیده‌ی خود عمل نماید. به راستی چه اتفاقی می‌افتد اگر هر کسی بخواهد به بهانه‌ی آزادی عقیده، به مقتضای عقیده‌های خود عمل کند؟! آیا به جز هرج و مرج و آنارشیزم، انتظار دیگری می‌رود؟

چرا آنان که مدعی دمکراسی بوده و در اعمال «ایسم»‌های متعدد دیکتاتورانه عمل می‌کنند، اجازه نمی‌دهند تا هر کسی هر عقیده‌ای که دلش می‌خواهد داشته باشد و بر اساس عقیده‌ی خود عمل کند؟!

ثانیاً: جنگ حضرت علی (علیه‌السلام) پس از لشکرکشی خوارج نیز دال بر همین معنا است. خوارج آزاد بودند که هر عقیده‌ای که می‌خواهند داشته باشند، اسلام را هر طور که می‌خواهند معنا و تفسیر کنند و نسبت به ولی‌امر هر گونه که می‌خواهند موضع داشته باشند، اما وقتی خواستند مبتنی بر عقاید باطل خود عمل

کنند، امام مقابل آنها ایستاد. مضاف بر این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنگ‌های بسیاری داشتند، چه با کفار و مشرکین آشکار و چه با منافقین که زیر نقاب اسلام پنهان شده بودند. مانند: جنگ‌های صدر اسلام با کفار و مشرکین علنی و جنگ‌های جمل، صفین، نهروان که سپاه مقابل (دشمن) ظاهری اسلامی داشتند ولی بر عقیده‌های انحرافی و خاص خود استوار بودند. اما هر گاه تصمیم گرفتند که به عقیده‌ی خود عمل کنند، امام مقابل آنها ایستاد.

اگر «آزادی عقیده» به مجاز بودن آن و نیز «آزادی عمل» تعبیر گردد، پس این همه آیات دال بر مقابله‌ی جدی با کفار، مشرکین، منافقین، ظالمین، مترفین، فتنه‌گران و ... چه معنا می‌دهد؟!

«وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَعْتُمُوهُمْ وَ أَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: و ایشان را هر جا که دست یافتید به قتل برسانید و از دیارشان بیرون کنید همان‌طور که شما را از (مکه) بیرون کردند و فتنه‌ی آنان از این کشتار شما شدیدتر بود ولی در خود شهر مکه که خانه‌ی امن است با ایشان نجنگید مگر این که ایشان در آنجا با شما جنگ بیاغازند که اگر خود آنان حرمت مسجدالحرام را رعایت ننموده جنگ را با شما آغاز کردند شما هم بجنگید که سزای کافران همین است.

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۹۳)

ترجمه: و با ایشان کارزار کنید تا به کلی فتنه ریشه‌کن شود و دین تنها برای خدا شود و اگر به کلی دست از جنگ برداشتند دیگر هیچ دشمنی و خصومتی نیست مگر علیه ستمکاران.

دقت شود که می‌فرماید: «اگر دست از جنگ برداشتند» یعنی دست از عمل به عقیده‌ی خود برداشتند، دیگر خصومتی نیست. چرا که آزادند و می‌توانند هر عقیده‌ای داشته باشند، نه این که مجازند به عقیده‌ی خود و عقوبتی هم ندارند. و ظالمین را استثنا نمود، چرا که ظالم، عقیده‌اش را به عمل در می‌آورد. یعنی تا ظلمی به کسی نکند، ظالم خوانده نمی‌شود.